



عبرانیان باب سه

ویلیام ماریون برانهام

جفرسونویل، ایندیانا

۵۷-۰۹۰۱M

عبرانیان، باب سه

ویلیام ماریون برانهام
جفرسونویل، ایندیانا
۵۷-۰۹۰۱M

Hebrews, Chapter Three

William Marrion Branham
Jeffersonville, Indiana
57-0901M



www.bargozidegan.net

۱. صبح بخیر دوستان! باعث افتخار است که امروز صبح اینجا در خدمت خداوند هستیم. امروز امید و توکل ما برای اوقاتی عالی است.

۲. الان در... جایی که قبلاً به آن دفتر شماس‌ها می‌گفتیم و اکنون دستگاه‌های ضبط در آنجا هستند، داشتم با یک خانم جوان و مادرش که از جولیت، ایالت ایلینوی^۱ به اینجا آمده‌اند، صحبت می‌کردم. در این فکر بودم که این دختر چه ثمر بی‌نظیری از فیض خداست. بیشتر ما که اهل اینجا هستیم، او را می‌شناسیم. او یک-یک دائم‌الخمر و از بدترین نوع آن بود. هرگز این داستان برایم واضح و روشن نبود تا امروز صبح، زمانی که او از روی جایگاه خارج شد. خداوند برای او مکشوف کرده بود که مشکلش چیست و چه اتفاقی در شرف وقوع است. او گریان و شادی کنان از روی جایگاه خارج شد، چون خدا او را از گور مستی خارج کرده بود. و او... یک خانمی به سمت او حرکت کرد و شروع کرد به زاری کردن، که دختر او هم به گمانم همین‌طور بود، به مواد مخدر اعتیاد دارد. و می‌دانید، به فیض خدا، دختر او خوانده شد. (فکر کنم شب بعد بود که روزلا^۲ خوانده شد؟) و دختر از مواد مخدر شفا پیدا کرد. اکنون او و شوهرش در حال موعظه‌ی انجیل هستند. و-و دیدن یک خانم دوست‌داشتنی مثل روزلا که این چنین... و اکنون او، بسیار مورد احترام است و یک... احساس خواندگی در قلب خود دارد. ولی با اطلاع

از تعلیم کتاب مقدس درباره‌ی زنان واعظ، می‌داند که این بحث دیگری است. و خدا دارد او را به زندان‌ها هدایت می‌کند تا در آنجا شهادت بدهد.

۳. دانستن و طلبدن اراده‌ی خدا واقعاً امری فوق‌العاده است. گاهی ما یک احساس داریم و می‌خواهیم آن را در جاهای مختلف به کار ببریم؛ اگر مراقب نباشید، شریر آن احساس را می‌گیرد و به چیز دیگری منحرفش می‌کند. ولی مادامی که شما با کتاب مقدس بمانید، آن وقت حق با ماست و داریم درست با اراده‌ی خداوند حرکت می‌کنیم.

۴. و باور دارم که در نهایت روزلا به جایی در حرکت میسیونری خواهد پیوست، چون آمریکا انجیل را نمی‌خواهد.

این را می‌دانید، پس بهتر است که خودمان این را بپذیریم که کار این قوم آنگلو ساکسون^۳ به اتمام رسیده است. همین. دیگر انجیلی نخواهد بود که آمریکا آن را بپذیرد. هر از چندگاهی شما تعدادی را دست‌وپازنان می‌بینید. ولی تا جایی که به انجیل مربوط است، دیگر تمام شده. دیگر حتی نمی‌توانید برایشان موعظه کنید، نمی‌توانید با آنها صحبت کنید. آنها به هیچ چیزی باور نخواهند داشت. می‌بینید؟ آنها فقط ایده‌های سرسختانه‌ی خودشان را دارند و راحتند.

قدم بعدی برای این ملت، داوری است. او این را هم خواهد داشت. ممکن است از طریق رکود باشد و یا ممکن است از طریق بمب اتمی باشد. ممکن است از طریق یک بلای عظیم باشد، یک بیماری یا چیزی شبیه آن، اما، آمریکا مهیاست. این در پیش است. هزاران در هزار خواهند افتاد.

۵. دیروز من، برادر زابل^۴... و برادر وود^۵، داشتیم از کتناکی^۶ عبور می کردیم، جایی که سه روز را در آنجا بودیم و از کنار پروژه‌های زیادی عبور کردیم. برادر زابل گفت: "هیچ... فراموش کردم." به سختی می توان کسی را در این پروژه‌ها پیدا کرد که اصلاً به کلیسا برود."

۶. از آنها در این مورد سؤال می پرسید: "ما تلویزیون هایمان را داریم، این گونه آسایش خودمان را پیدا می کنیم." می بینید؟ "ما تلویزیون داریم، پول زیادی داریم. ماشین های خوب داریم، خانه های زیبا داریم. چه احتیاجی به خداوند داریم؟ ما نیازی به آن نداریم." رفتار و نگرششان این است.

۷. و تنها نجات و مذهبی که داریم، و محبت، در میان مردمان دین دار حقیقی است. می دانید، کتاب مقدس گفت که این اتفاق خواهد افتاد. [جماعت می گویند: "آمین!"] آه-هاه. شما خوانندگان کتاب مقدس! صدای «آمین» گفتن شما را شنیدم، همین طور شما واعظینی که آن پشت هستید. درست است، محبت در روزهای آخر بسیار دور خواهد بود؛ و تنها محبتی که باقی مانده، در بین قوم برگزیده ی خدا خواهد بود. "پدر بر ضد مادر و مادر بر ضد پدر، فرزندان بر ضد والدین و دیگران بر ضد یکدیگر." و تنها محبتی که باقی می ماند، فقط در آن برگزیدگان خواهد بود، فقط برگزیدگان. عبارت «برگزیده» از کلمه ی «برگزیده شده» می آید، قوم برگزیده ی خدا.

۸. وقتی روزلا چندی قبل داشت داستان را برای من روایت می کرد، داشتم فکر می کردم، در آن شب، او گفت که اتفاقی افتاد. اینکه چگونه، در تمام مدت عمرش یک دائم الخمر با چشمانی مات و بی رمق بوده است، انجمن «بدون الکی های بی نام». چهار دکتر از او قطع امید کرده بودند، هیچ کاری نمی شد انجام داد، و اکنون، از همان لحظه، یک چیزی اتفاق افتاده.

^۴ Brother Zabel
^۵ Brother Wood
^۶ Kentucky ایالتی در غرب آمریکا

۹. حالا دیگر چشمان او مات نیست. او یک خانم جوان و زیبای دوست‌داشتنی سی‌وسه ساله است که فکر می‌کند بیش از بیست‌وپنج سال ندارد؛ اوه، اینکه خدا چگونه این کار را برای او انجام داد و او اکنون چقدر متفاوت به نظر می‌رسد. ولی من گفتم: "روزلا! پیش از بنیان عالم، خدا آن لحظه را مقدر کرده بود." بله، آقا! درست است. زمانی که دیشب بیلی پل داشت کارت‌های دعا را در آن انتها، جایی که او هست پخش می‌کرد، کمترین اطلاعی نداشت که کارت دعا را به چه کسی می‌خواهد بدهد.

روزلا! آیا این عالی نیست؟

[خواهر روزلا می‌گوید: "برادر برانهام! اگر ممکن است کلیسا برای ما دعا کند که خدا ما را هدایت کند. او چقدر قدرتمند بود."]

آمین! خدا به تو برکت بدهد، روزلا! اطمینان دارم که این کار را خواهد کرد. او می‌خواهد که کلیسا برایش دعا کند تا خدا او را هدایت کند. برای اینکه، دستان لاتغیر او را دنبال کند. اوه، این خیلی خوب است.

۱۰. امروز با یک پیشنهاد وحشتناک روبرو شدم، این درباره‌ی یک مولتی مولتی مولتی میلیونر است که می‌خواهد اینجا در لوئیزویل، کنتاکی^۷ برای من یک خیمه به ارزش پنج میلیون دلار بسازد. ولی چیزی در قلبم به من گفت: "صبر کن، تو شبان نیستی." می‌بینید؟ پس بعد، برای این کار پنج میلیون دلار اختصاص داده شده. حالا باید به دست دولت برسد تا پول ویسکی و چیزهایی از این قبیل پرداخت شود، اما می‌خواست این پول را برای خیمه‌ی خداوند هزینه کند. اما امیدوارم که این پول به دست یک خادم خدا برسد که... و خدمت به خدا. ولی این پنج میلیون دلار است که اکنون اختصاص یافته. فکرش را بکنید، با این پول چه خیمه‌ای می‌شود ساخت.

روزلا! می‌بینی این چقدر زیبا به نظر می‌رسد؟ ولی چیزی در اعماق اینجا هست که حرف متفاوتی می‌زند. می‌بینی؟ یک چیزی در اعماق اینجا.

۱۱. شما غریبه‌ها! ما به این خیمه‌ی قدیمی و کوچک می‌آییم. خوب، این می‌توانست یک مکان باشکوه در این گوشه باشد، شما شاید متوجه نباشید، افرادی بودند که می‌خواستند اینجا را بسازند. ولی این طریقی است که ما دوست داریم. صندلی‌های قدیمی که ما روی آنها نشسته‌ایم، همان صندلی‌های اصلی و قدیمی خیمه است که اسیر سیل شده و در آب شناور شده بودند.

۱۲. کتاب مقدس من به این شکل روی منبر باز بود. به سقف گیر کرده بود و درحالی که روی این کلام بود پایین آمد: "من که یهوه هستم این را کاشته‌ام، شب و روز آن را آبیاری می‌کنم، مبادا کسی آن را از دست من قلع کند." چگونه ما با یک قایق کوچک چوبی، پارو زنان از روی آن عبور کردیم، اینجا، و کتاب دوباره پایین آمد و صندلی‌ها هم درست در جای خودشان قرار گرفتند. تنها کاری که باید انجام می‌شد، این بود که آنها را تمیز کنند و دوباره از آنها استفاده کنند. می‌بینی؟

۱۳. حالا امروز، تازه داریم به خامه می‌رسیم، بعد از اینکه شیر به انتها رسید، حالا فقط خامه است. و یادتان باشد، برای تهیه‌ی خامه شما باید شیر داشته باشید، می‌دانید. خامه، محتوای شیر است.

۱۴. پس ما در باب یک و دو بودیم و اکنون داریم می‌رسیم به باب سوم و شروع باب چهارم از این کتاب باشکوه عبرانیان. و آه، تعلیم این کتاب. ما می‌توانیم برای هر آیه سه ماه وقت صرف کنیم و نشان دهیم که چگونه تمامی کتاب مقدس با هر آیه‌ی کتاب مقدس ارتباط دارد. تابحال به این فکر کرده بودید؟ حتی یک آیه وجود ندارد که شما روی آن انگشت بگذارید و نشود با امداد و فیض روح القدس، پیدایش تا مکاشفه را در آن پیوند بدهیم.

۱۵. هیچ اثر ادبی دیگری در هیچ‌جایی نوشته نشده است که بتواند این کار را انجام بدهد. و از نظر ریاضی و جغرافیایی، از هر نظر کتابی در کتاب مقدس نیست که... یعنی کتابی در دنیا نیست که مانند کتاب مقدس نوشته شده باشد. هیچ چیزی نیست. ساختار عددی کتاب مقدس کاملاً در تعادل است، و علامت‌گذاری و همه‌ی چیزهای دیگر عالی است. هیچ کتاب دیگری، نمی‌توانید حتی یک باب آن را بخوانید بدون اینکه یک ارجاع به کتب قبلی خودش داشته باشد. ولی در سرتاسر کتاب مقدس هیچ سردرگمی‌ای نیست. و توسط افراد بسیار، بسیار، بسیار و در طول صدها و صدها و صدها سال نوشته شده، بدون اینکه دیگری را بشناسند... یکی اینجا نوشته، دیگری اینجا نوشته و آن یکی اینجا نوشته است. وقتی همه در کنار همدیگر قرار گرفتند، کتاب مقدس خدا را ساختند. حتی یکی نیست که دیگری را نقض کند، نه در محاسبات و نه در جغرافیا. همه چیز در کتاب مقدس، همه چیز، از نظر عددی، همه چیز به خوبی در تطابق با یکدیگر است. اگر این الهامی نباشد، نمی‌دانم دیگر شما چه چیزی را الهام شده خواهید خواند؟ من برای این کتاب مقدس مبارک و قدیمی بسیار خوشحال هستم.

۱۶. برخی از آنها می‌گفتند: "شما کاتولیک هستی یا پروتستان؟"

گفتم: "هیچ کدام. من به کتاب مقدس ایمان دارم." درست است. من به کتاب مقدس ایمان دارم و خوشحالم که هنوز این آزادی را داریم که آن را در این کشور موعظه کنیم. اوه، این عالی است.

۱۷. حال می‌خواهیم از روی آن مطالعه کنیم. و اکنون کتاب عبرانیان را باز می‌کنیم و از فصل ۳ شروع می‌کنیم. و در آیه ۱۵ متوقف شدیم. و اکنون همه شما...

۱۸. لحظاتی پیش دیدم که وقتی عینک مطالعه‌ام را برداشتم، کسی متوجه شد. این طور نیست که چشمانم ضعیف باشد، اما من از چهل سالگی گذشته‌ام. من می‌توانم اینجا،

به‌طور معمولی آن را بخوانم، اما با عینک بهتر می‌توانم بخوانم. و آنها یک عینک مطالعه برای من ساختند که می‌خواهم از آن استفاده کنم، زیرا می‌توانم بهتر و سریع‌تر بخوانم. و به همین دلیل آنها را گرفتم. اکنون در...

۱۹. اول، ما یک پیش‌زمینه کوچک می‌خواهیم، چون ممکن است در بین ما غریبه‌هایی باشند که قسمت اول کتاب عبرانیان را نخوانده باشند.

۲۰. آیا شما خانم کاکس^۸ هستید که همین‌جا در انتها نشسته‌اید؟ خوب، مطمئناً خوشحالم که او را درست قبل از شروع، بعنوان شهادتی بر فیض خدا می‌بینم. اینجا زنی بود که سرطان داشت صورتش را می‌خورد. این مادرِ خواهر وود است. و من با جین و لئو^۹ و آنها در میشیگان^{۱۰} بودم و ضبط می‌کردم. و در راه خانه، همسرم با من تماس گرفت، یا من با او تماس گرفتم. او گفت: "فوراً برای خانم کاکس، مادر خانم وود، دعا کنید، زیرا سرطان صورتش را دارد می‌خورد." از کنار چشم و پایین به استخوان رفته، کنار صورتش گسترش یافته و پراکنده شده بود. یک دکتر کاری با آن انجام داده بود، که وضع آن را بدتر کرده، و فقط آن را پراکنده‌تر کرده بود. نوعی دارو گذاشته بود.

۲۱. و آنها او را از کمپبل‌ویل^{۱۱}، کنتاکی، تا... یا به گمانم، آکتن^{۱۲}، کنتاکی، تالوئیزویل برای درمان آورده بودند.

۲۲. و بنابراین خانم وودز، اولین باری که او را دیدم، بسیار آشفته بود. چون البته او-او-او مادرش است و مطمئناً احساس آشفته‌گی می‌کرد. با اطمینان از اینکه خدا گفته است که به دعا پاسخ می‌دهد، وارد اتاق شدم و برای او دعا کردم. ظرف چند روز، او از

Mrs. Cox ^۸
Leog Gene ^۹
Michigan ایالتی در شمال غرب آمریکا ^{۱۰}
Campbellsville ^{۱۱}
Acton ^{۱۲}

بیمارستان مرخص شد و حالا او آنجا نشسته است. فقط با فیض شگفت‌انگیزی که این‌گونه خدا برای او انجام داده است.

۲۳. آیا بلند می‌شوید؟ من نمی‌خواهم مسئله شما را-یک-یک-عمومی کنم... سرطان در کجا قرار داشت؟ در-در آن سمت صورت، آنجا را ببینید، در آن طرف صورتش، اینجا، تا استخوان گونه‌اش، بالای چشمش. و خدا او را شفا داد. آیا او فوق‌العاده نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۴. چند نفر یکشنبه گذشته اینجا بودند تا ببینند خداوند با یک رویا چه کرد؟ یک مرد، هم فلج و هم نابینا، درست همین‌جا روی صندلی چرخدار نشسته بود. و چیزی مرا آزار داد. وقتی آن پیرمرد که اینجا نشسته بود، گفت: "برادر برانهام!..." فکر می‌کنم همین برادر اینجا بود. گفت: "همین کار را برای همسرم بکن." او اینجا همسری دارد که فلج است. قلبم ذوب شد. آرزو می‌کنم... اگر می‌توانستم هر چیزی در دنیا می‌دادم، اما این‌طور نیست... در قدرت من نیست. اما در قدرت من و شما هست که دعا کنیم تا خدا این کار را بکند. او یک زن فلج دارد، یک دست فلج، یک پای فلج، این‌طور که به نظر می‌رسد. و این مرد وضعیتش از او خیلی بدتر بود، چون او می‌تواند بایستد و کمی راه برود، اما این مرد حتی نمی‌توانست این کار را بکند. و او... مغز، عصب تعادل اصلی از بین رفته بود. ناامید، و بسیاری دیگر از او قطع امید کرده بودند. و یک کاتولیک او را به اینجا فرستاد، یک پزشک کاتولیک. و پسرش کشیشی در سنت ماینرد در جاسپر، ایندیانا^{۱۳} است. اما این سنگ بنای آن بیداری را که در پیش است، می‌گذارد.

۲۵. و وقتی بلند شد، گفت: "اما من نمی‌توانم..." نگاه کرد و گفت: "بله، می‌توانم." می‌دانید، فکر می‌کرد که نمی‌تواند ببیند. و او به بالا نگاه کرد، و اتفاقاً سرش را بالا آورد، و آنجا می‌توانست راه برود و ببیند. به تنهایی از آن راهرو پایین رفت. و آنها

^{۱۳} Saint Meinrad, Jasper, Indiana غرب آمریکا

پرزبیتی^{۱۴} بودند. او ارتدوکس^{۱۵} بود. و صحبت... اگر فکر می‌کنید که فقط پنطیکاستی‌ها یا تقدسی‌ها می‌توانند فریاد بزنند، اشتباه می‌کنید. آنها مطمئناً می‌توانند فریاد بزنند. می‌بینند که وقتی چنین چیزی اتفاق می‌افتد، یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و فریاد می‌زنند. او سالم بیرون رفت. از پله‌ها پایین رفت و صندلی چرخدارش را هل می‌داد. راه می‌رفت، با اعصاب تعادل که در سرش رشد کرده بود. به آن فکر کنید. داشت درست مانند من و شما راه می‌رفت. اوه، او فوق‌العاده است.

۲۶. حال، پولس کتاب عبرانیان را نوشت. و در این نوشته عبرانیان، آن را نوشت. و قبل از اینکه این کتاب‌ها را بنویسد... اکنون متوجه می‌شویم. ما می‌رویم... این یک کلاس مدرسه یکشنبه است، و من سعی می‌کنم مراقب باشم و خیلی وقت نگیرم. و سپس، به خواست خداوند، امشب جلسات را خواهیم داشت تا آنها را ادامه دهیم. اکنون، در کتاب عبرانیان و بقیه رساله‌های پولس...

۲۷. پولس که بود؟ او یک عبری سرسخت، یک محقق و یک معلم بزرگ عهد عتیق بود. و او توسط یکی از بهترین مردان زمان خود آموزش دیده بود. یکی به من بگوید اسمش چه بود. غمالائیل، یکی از بزرگ‌ترین معلمان زمان خود. و پولس پای تعلیم غمالائیل نشسته بود.

۲۸. چیزی در مورد... اینکه شما به کجا می‌روید، به کدام کلیسا می‌روید و چه معلمی به شما آموزش می‌دهد، وجود دارد. آیا این را می‌دانستید؟ این، چیزی در آن وجود دارد. بنابراین باید بهترین چیزی را که می‌توانیم پیدا کنیم، جستجو کنیم، تا بهترین را به دست آوریم. نه به این دلیل که اجتماعی است و غیره، بلکه تعلیم واقعی کتاب مقدس.

۲۹. یک بار وقتی اسرائیل با لشکریان خود به بیابان رفته بود، یک گردش هفت‌روزه

داشتند و آیشان تمام شد. و آنها درحال نابودی بودند، گفتند: "اوه، اگر یک نبی در نزدیکی بود!"

۳۰. و یکی از آنها گفت: "ما در اینجا، ایسح را داریم. او آب روی دست‌های ایلیا می‌ریخت." ارتباطش را می‌بینید؟ به عبارت دیگر: "این ایسح است که با ایلیا ارتباط داشته است. کلام خداوند با اوست." متوجه می‌شوید؟ او درست آموزش دیده بود. و او گفت: "او اینجا است. بیایید برویم آنجا و با او مشورت کنیم، زیرا معلمش ایلیا بوده و او تعلیم ایلیا را در خود دارد." می‌بینید چه تفاوتی ایجاد می‌کند؟ مطمئناً. ما می‌خواهیم که تعلیم بگیریم.

۳۱. بنابراین، پولس تعلیم عمالائیل را داشت. و عمالائیل آن مرد بزرگی بود که انتخاب کرد، یک دانشمند که وقتی همه این جریانات کلیسای اولیه شروع شد، گفت: "دست روی آن نگذاریم، برادران! اگر از جانب خدا نباشد، به‌رحال به هیچ چیز نمی‌رسد. اما اگر از جانب خدا باشد و ما با آن مبارزه کنیم، خود را درحال مبارزه با خدا خواهیم یافت." می‌بینید، او تعلیم خوبی داشت.

۳۲. پولس زیر نظر این مرد، بزرگ شده بود و او می‌دانست که پولس معلم بزرگی است. بنابراین، یک روز، با صداقت قلب، کلیسا را آزار می‌داد و داشت برای دستگیری آنها می‌رفت.

۳۳. اکنون بیایید یک مرحله کوچک دیگر را از پولس بگیریم، همان‌طور که پس‌زمینه‌ی خود را به‌دست می‌آوریم.

۳۴. هنگامی که یهودا به دلیل گناه، به دلیل عشق به پول و غرور زندگی، از فیض سقوط کرد و به جای خود رفت، شاگردان گفتند: "باید دوازده نفر باشیم." و کلیسا، با تمام وقار خود، برای نشان دادن اینکه کلیسا چیست، با تمام وقار و تمام قدرت خود، هنوز در

بهترین حالت خود میلیون‌ها مایل فاصله دارد. آنها گفتند: "ما باید جستجو کنیم، یکی از میان ما، کسی که جای یهودا را بگیرد." و آنها با انداختن قرعه، ماتياس را انتخاب کردند. ماتياس، به گمانم، یا ماتياس، ماتياس، به گمانم همین است. و هر زمان که او را انتخاب کردند و با دوازده نفر، یازده نفر که با او دوازده نفر می‌شدند. او هیچ کاری انجام نداد. این تنها باری است که نام او در کتاب مقدس ذکر شده است. این کلیسا بود که انتخاب خود را انجام داد.

۳۵. اکنون آنها فکر می‌کردند: "او شریف و باوقار است." بدون شک. "او مرد فوق‌العاده‌ای است. او یک دانشمند است. او باهوش است. او تحصیل کرده است. او یک فرد فوق‌العاده است. او جای یهودا را می‌گیرد و یکی از ما می‌شود."

۳۶. اما، می‌دانید، خدا گاهی اوقات برخی از... به نظر ما، برخی از احمقانه‌ترین انتخاب‌ها را انجام می‌دهد. اکنون، خدا یک یهودی با بینی عقابی را دید، یک پرخاشگر به تمام معنا، با دهانی کج. "من می‌روم و همه آنها را دستگیر می‌کنم. من-من آنها را به زندان می‌اندازم. من این کار را خواهم کرد." این انتخاب خدا بود.

بقیه‌ی آنها یک دانشمند و یک سیاست‌مدار را گرفتند. این انتخاب کلیسا است.

۳۷. می‌بینید، شما نمی‌دانید که چه کسی در مذبح است. شما نمی‌دانید که دارید به چه کسی شهادت می‌دهید، در زندان یا هر جای دیگری. ممکن است شبیه یک مشت‌زن باشد، گوش‌هایش شکسته، چشمانش کنده شده، اما شما نمی‌دانید که او کیست. شما فقط قرعه خود را می‌اندازید، همین، کلام را به او می‌دهید. خدا انتخاب را انجام می‌دهد.

۳۸. و خدا این یهودی پرخاشگر را انتخاب کرد، یا بهتر است بگوییم او را برگزید. در مسیر خود به آنجا پیش خود می‌گفت: "من می‌روم و آنها را می‌گیرم. من-من به آنها نشان خواهم داد که چه کاری می‌توانم انجام دهم." و خدا فقط او را به زمین زد.

خدا گفت: "این انتخاب من است، همین جا."

۳۹. آیا این برای کلیسا احمقانه نبود؟ "چرا، او کلیسا را آزار می‌دهد. او یک مرد نفسانی است." اما خدا می‌دانست که در درون انسان چیست. می‌بینید منظورم چیست؟

۴۰. بنابراین، پولس تجربه‌ای داشت. چند نفر ایمان دارند که تجربه با تبدیل شدن به دست می‌آید؟ مطمئناً. اگر این‌طور نبود، من به تبدیل شک می‌کردم. یک تبدیل، تجربه می‌آورد. و اکنون نمی‌توانید آن را به چیزی اختصاص دهید. گاهی ممکن است فریاد باشد. گاهی اوقات ممکن است با صحبت به زبان‌ها باشد. گاهی اوقات ممکن است گریه باشد. گاهی اوقات ممکن است ناله باشد. شما نمی‌دانید چیست، پس سعی نکنید آن را اختصاص دهید. چون، هر یک از شما ثابت کرده‌اید که در آن اشتباه می‌کنید، شما متدیست‌ها، شما باپتیست‌ها، شما ناصری‌ها و پنطیکاستی‌ها!

۴۱. مردمی را دیده‌ام که با تمام توان فریاد می‌زنند و اگر بتوانند، طلای دندان‌هایشان را می‌دزدند. بله، قربان! دیده‌ام که مردم، چنان به زبان‌ها صحبت می‌کنند که انگار نخود را روی پوست گاو خشک می‌ریزند، و—خدای من! در طرف دیگر دهانشان دارند تنباکو می‌جونند. و اگر می‌توانستند گلوی شما را می‌بریدند. درست است. بنابراین آن چیزها... هیچ مدرکی وجود ندارد که شما بتوانید آن را ثابت کنید، فقط با زندگی که شخص زندگی می‌کند. "از میوه‌هایشان آنها را خواهید شناخت."^{۱۶}

۴۲. پس، همه چیز به خدا بستگی دارد. او انتخاب را انجام می‌دهد. او همه چیز را کنار هم قرار می‌دهد، و این همان چیزی است که هست. بنابراین، اگر زندگی شما با میوه‌های کتاب مقدس مقایسه شود، تصور بسیار خوبی دارید. اگر روح شما با روح او شهادت می‌دهد که شما پسران و دختران خدا هستید، شما... تمام شرقی‌ای از بین رفته

^{۱۶} اشاره به انجیل متی ۱۶:۷ و ۲۰، ۲۳:۱۲ و انجیل لوقا ۲۴:۶

و همه چیز جدید شده است. شما در محبت زندگی می‌کنید و آرامش دارید، و فیض و غیره، پس شما به ملکوت نزدیک می‌شوید. زیرا حیاتی که در شماست، آن نوع زندگی را تولید می‌کند. می‌بینید؟

۴۳. اگر می‌گویید: "اوه، هلولویا! من به زبان‌ها صحبت کردم. هلولویا!" این هیچ معنایی ندارد. این هیچ معنایی بیش از این ندارد که اگر به اینجا می‌آمدید و با گیتار یا چیزی آهنگ می‌نواختید. این هیچ معنایی ندارد. اگرچه به زبان‌ها صحبت کردی، اگرچه فریاد زدی و در راهرو بالا و پایین دویدی و اشک ریختی که انگار پیاز پوست می‌کنی، این هیچ معنایی ندارد، هیچ، مگر اینکه دقیقاً با زندگی درست روزمره پشتیبانی شود و با آن بماند.

۴۴. اکنون، اگر آن کارها را انجام می‌دهید، به علاوه آن زندگی، «آمین»، خوب است. این خوب است. اما می‌توانید آن کارها را بدون داشتن آن زندگی هم انجام دهید.

۴۵. پس فریاد زدن، هیچ چیزی نیست، انگار که گواه این باشد. عیسی گفت: "از میوه‌هایشان آنها را خواهید شناخت." و ثمره‌ی روح صحبت به زبان‌ها نیست. این ثمره‌ی روح نیست. فریاد زدن، ثمره‌ی روح نیست. گریه کردن، این ثمره‌ی روح نیست. اما محبت، شادی، صلح، دلسوزی، نیکویی، ملایمت، ایمان، فروتنی، اعتدال، اینها ثمرات روح هستند. می‌بینید؟ اینها ثمره‌های روح است. بسیار خوب.

۴۶. حالا، دلیل اینکه ما این چیزها را داریم، این است که آنها دوست دارند سازمان بسازند، می‌بینید. "خب، ما آن را خواهیم داشت. برکت بدهد، همه به راه ما اعتقاد دارند، ما به این راه می‌رویم. همه به طریقی که ما انجام می‌دهیم اعتقاد دارند، ما به این راه می‌رویم." اما خدا می‌خواهد که همه به این راه بروند، به سمت بالا.

۴۷. حال، پولس، پس از اینکه این تجربه را داشت، فکر کرد که تجربه‌ی فوق‌العاده‌ای است. حالا، چگونه... بیایید-بیایید-بیایید کمی از آن تجربه نقل قول کنیم. پولس در راه

دمشق بود تا برخی از مردم را در آنجا دستگیر کند، زیرا انجیل در آنجا پراکنده شده بود. انجیل به معنای «خبر خوش» است. و بنابراین آنها در آنجا پراکنده شده بودند، و بسیاری از مردم داشتند پر از محبت، شادی، و دوست داشتن خداوند عیسی برمی‌خاستند. و این به آن طرف پراکنده شده بود. بنابراین، پولس نامه‌هایی از کاهن اعظم دریافت کرد. او گفت: "من به آنجا می‌روم و همه‌ی آنها را دستگیر می‌کنم."

۴۸. پس او یک گروه کوچک از نگهبانان، نگهبانان معبد و سربازان را با خود برداشت و به راه افتاد. درحالی‌که آنها در مسیر راهپیمایی می‌کردند، او تنها یک چیز را می‌دانست، فقط می‌دانست که چه کاری انجام خواهد داد. ناگهان اتفاقی افتاد. ناگهان نوری عظیم در برابر او ظاهر شد. نور عظیم. حال، مانند خورشید می‌درخشید. این اتفاق عجیبی است. نور به قدری تابید که او فقط... چشمانش کور شد و به زمین افتاد. و او- روی زمین دراز کشیده و به بالا نگاه کرد.

۴۹. احتمالاً ده یا پانزده مرد دیگر با او بودند. آیا هیچ‌یک از آن مردان آن نور را دیدند؟ خیر، آقا! پولس آن را دید. برای آن مردان مقدر نشده بود که آن را ببینند. بنابراین، برخی از مردم می‌توانند چیزهایی را ببینند، درحالی‌که دیگران نمی‌توانند. می‌بینید؟ بنابراین، پولس آن نور را دید، به حدی که حتی او را کور کرد. او چند روز نتوانست ببیند، این برای او حقیقت محض بود. و او نمی‌توانست چندین...

بعداً وقتی رساله می‌نوشت، چشمانش آن قدر او را اذیت می‌کرد که با حروف بزرگ می‌نوشت. او گفت: "می‌بینید که با حروف بزرگ برای شما نوشته‌ام." او به سختی می‌توانست ببیند.

۵۰. او در زندان بود و از خداوند خواست تا او را شفا دهد. و سه بار با او مشورت کرد. اما خداوند چه فرمود؟ "پولس! فیض من تو را کافی است."

۵۱. پولس گفت: "پس به ضعف‌های خود فخر خواهم کرد." زیرا او گفت: "مبادا بخاطر فراوانی مکاشفه بلند شوم، رسولی از ابلیس، خار در جسم، به من داده شد که مرا تازیانہ زند."^{۱۷} مدتی بهتر می‌شد و دوباره راه می‌افتادند.

بوفه^{۱۸} به معنای «ضربات پشت سرهم» است. مانند کشتی در دریا، می‌دانید، امواج آن را تازیانہ می‌زنند، می‌بینید، ضربه پشت سرهم.

و او بهتر می‌شد و دوباره به آن مبتلا می‌شد. سپس بهتر می‌شد، دوباره به آن دچار می‌شد. او گفت: "خداوندا! چه شده، تو این را از من بر نمی‌داری؟"

۵۲. او گفت: "فیض من کافی است، پولس! فقط ادامه بده." این مدام...

۵۳. او گفت: "حالا، اگر-اگر من فقط کامل بودم، و همه چیز کامل بود..." گفت: "پس وقتی رفتم، اوه، خودم را دست بالا می‌گرفتم و می‌گفتم: "می‌بینی، برادر! هیچ مشکلی ندارم. خداوند از من مراقبت می‌کند. هلولویاه!"^{۱۹} سپس خودپسند می‌شوید.

۵۴. خدا باید هرازگاهی چیز کوچکی به شما بدهد تا شما را کمی فروتن کند، می‌دانید. درست است. نوعی به شما یادآوری می‌کند که او رئیس است. اوه، او فوق‌العاده نیست؟ بله، آقا! جلال!

۵۵. پس او، پولس، پس از داشتن این تجربه‌ی عالی...

۵۶. حالا، اگر این یک نفر امروز بود، می‌گفتند: "اوه، خدا را شکر، هلولویاه! پسر! خداوند کاری برای من کرده است. جلال بر خدا!" اما پولس نه؛ او یک دانشمند کتاب‌مقدس بود.

۵۷. این تجربه باید با کلام خدا مطابقت داشته باشد. بله، آقا! اگر به طور کامل به کتاب مقدس متصل نباشد... نه اینکه فقط به اینجا نگاه کنید، بگویید: "اوه، بله، اینجا درست است. خدا را شکر، من آن را دارم." نه. این راهی نیست که خدا آن را می دهد.

۵۸. باید کل کتاب مقدس باشد، همه‌ی آن. زیرا، شما می توانید... کافران از این کتاب مقدس برای زمینه‌ی بحث خود استفاده می کنند. اما آنها یک آیه‌ی کوچک را در اینجا می گیرند، برمی گردند این طرف و یک آیه‌ی کوچک دیگر را از اینجا می گیرند، سعی می کنند آنها را به هم مرتبط کنند، و این دو موضوع کاملاً متفاوت است. بنابراین، شما باید کلام را با کلام مقایسه کنید.

۵۹. همان طور که اشعیا گفت، فصل ۲۸: "باید حکم بر حکم، حکم بر حکم باشد؛ اینجا اندکی، آنجا اندکی." "به آنچه خوب است محکم بچسبید." می بینید، این راهی است که می آید، حکم بر حکم، کلمه بر کلمه، کلام بر کلام. همه باید با هم گردآوری شوند. به همین دلیل است که فکر می کنم در این درس‌هایی که اکنون داریم، چیز بزرگی برای کلیسا است، زیرا آنها را به جایی می رساند که همه‌ی کتاب‌های مقدس به هم پیوند می خورند. و تجربه‌ی ما باید با آن کلام مطابقت داشته باشد. اوه، اینهاش! اگر این طور نباشد، پس اشتباه است.

۶۰. و چگونه سال‌ها راه رفتیم، بدون اینکه بدانم آن نوری که پولس را به زمین زد، چه بود. وقتی، دنیای بیرون، کتب مقدس... مردم، واعظان سعی کردند به من بگویند: "این از شیطان است. چرا که، شما یک فالگیر خواهید شد. شما یک روح گرا خواهید بود. با آن سروکله نزن، بیلی! چیزی در آن اشتباه است. این کار را نکن، پسر! این اشتباه است. این شیطان است. خوب، پسر! شما یک واسطه‌ی^{۱۹} معمولی خواهید بود. اگر این کار را انجام دهید، یک روح گرا خواهید بود. اوه، همه‌ی اینها از شیطان است. این-این درست

نیست." اما وقتی... من نمی‌خواستم آن را موعظه کنم.

۶۱. اما همان‌طور که در جاده‌ی دمشق بود، پولس نمی‌خواست آن را موعظه کند، تا زمانی که بفهمد درست است یا نه. بنابراین او مدت سه سال به عرب می‌رود و کتاب مقدس را مطالعه می‌کند. آه! وقتی بیرون آمد، گفت: "حالا اگر می‌توانید آن را از من بیرون بیاورید."

۶۲. او می‌دانست که باید با فریسیان روبرو شود. باید با صدوقیان روبرو می‌شد. او باید با جهان و دنیای غیریهودی روبرو می‌شد. و بنابراین پولس، این کتاب مقدس که نوشته شده است، این کتاب عبرانیان، برای همین منظور نوشته شده است. او آن عبرانیان را به لرزه درآورده و عهد عتیق را گرفته و آن را اینجا در عهد جدید نشان می‌دهد. او گفت: "این خداست، اینهاش، بر تمام انبیا و همه چیز است." از همان ابتدا شروع می‌کند، باب اول که بررسی کردیم: "زیرا خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف به‌وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود."^{۲۰} این‌گونه بود که خدا پیام خود را آورد، آزموده شده به اوریم و تمیم. "در این ایام آخر به ما به‌وساطت پسر خود، مسیح عیسی، متکلم شد." آزموده شده به کتاب مقدس او. بفرمایید.

۶۳. پس این تجربیاتی که دنیا می‌گوید: "اوه، ذهنی است. چرا، هیچ‌کس... وقتی آن فرشته ظاهر شد، آن نور اینجا بر رودخانه، وقتی اولین احیای خود را اینجا در همین حوالی موعظه کردم، همه‌ی آن مردم را تعمیم دادیم... فکر می‌کنم، برادر فلیمن!^{۲۱} شما ممکن است... نمی‌دانم آن موقع شما اینجا بودید یا نه. چند نفر اینجا بودند که -وقتی نور روی رودخانه ظاهر شد؟ آیا کسی از قدیمی‌ها اینجا هست؟ بله، برخی از آنها. وقتی اینجا بر روی رودخانه پایین آمد.

۶۴. و آنها گفتند: "این فقط یک توهم بصری بود." بسیاری از ما ایستاده بودیم و به آن نگاه می کردیم، و اینجا پایین آمد. و سپس ده سال بعد، خدا آن را با چشم مکانیکی دورین ثابت کرد. درست است.

۶۵. "خب، آیا این-آیا این یک داستان است؟ آیا چیزی است که-که... "خیر، آقا! ما داریم آن را همین جا در کتاب مقدس می گیریم و به شما نشان می دهیم. همان خداوند عیسی است. او همان کار را می کند. عمل او همان است. قدرت او همان است.

۶۶. بین، یکشنبه گذشته، اینجا. آن طرف، روی تختم دراز کشیده بودم، آن مرد را در زندگی ام ندیده بودم. بیرون آمد و گفت: "مردی در خیمه است، موهای جوگندی، سیاه و خاکستری دارد. او نابینا است و نمی تواند راه برود. او روی صندلی چرخدار است. یک مرد مو سیاه او را فرستاده. یک دکتر، دکتر آکرم،^{۲۲} مردی موسیاه، یک کاتولیک. مردی را فرستاده، درست آنجا نشسته است. و «**خداوند چنین می گوید**»، او برخاست، با بینایی و همه چیز بیرون رفت. چه چیزی این کار را کرد؟ همان فرشته اینجاست. همان کسی که پولس را در مسیری که به دمشق می رفت، زد، امروز در کلیسای او و قوم او زندگی می کند. این کتاب مقدس است که با کتاب مقدس مقایسه می شود. باید به این شکل باشد.

اوه، ما افراد فاطر را داریم. بعد از مدتی به آن خواهیم پرداخت.

۶۷. اوه، ما امری عمیق را برابر خود داریم، اگر بتوانیم امروز و امشب وارد آن شویم. حالا این تازه شروع به وارد شدن به آب های عمیق کرده. جایی که شما...

۶۸. می دانید، وقتی بچه بودم، یک برکه کوچک پشت خانه مان داشتیم و به آنجا می رفتیم. و همه ما بچه های کوچک برهنه می رفتیم. کوچک، حدود شش، هفت ساله. و

ما... عمق آب تقریباً این اندازه است. چیزی بیش از یک گراز نبود. و من آنجا یک جعبه صابون داشتم. نشان می‌دادم که می‌توانم شیرجه بزنم. بینی‌ام را می‌گرفتم و می‌پریدم داخل آب، این طوری می‌رفتم. و شکم کوچکم به گل می‌خورد، می‌دانید، و به هر طرف پراکنده می‌شد. به پدرم می‌گفتم که می‌توانم شنا کنم.

۶۹. او یک روز مرا به آنجا برد. گفت: "می‌خواهم شنا کردنت را ببینم." من از آنجا پریدم، می‌دانید. لباس‌هایم را در آوردم، مثل یک ملخ کوچک. و دویدم پایین، و زدم به آب. داشتم آب می‌پاشیدم، گل به هر طرف می‌پرید. و بابا روی یک آب‌گذر نشسته بود. چند دقیقه آنجا نشست و مرا تماشا کرد. گفت: "از آن سوراخ آب بیرون بیا و خودت را حمام کن و به خانه برو." می‌بینید؟

۷۰. خوب، این تقریباً همان روشی است که برخی از ما خود را مسیحی می‌نامیم. ما در گل می‌غلتیم. درست است. تا وقتی لنگر انداخته باشید. "من یک متدیست هستم. من یک پنطیکاستی هستم. من یک پرزبیتی هستم. من مدرک دارم. من آن را دارم." شما در حال غلتیدن در گل هستید.

۷۱. روزی با عمویم بودم. مدام به او می‌گفتم... او حدود پانزده، شانزده سال داشت. ما در رودخانه بودیم. گفتم: "عمو لارک! ۳۳ من می‌توانم شنا کنم." من در عقب قایق نشسته بودم، می‌دانید، احساس خوب و امنیت داشتم. او پارو را گرفت و مرا داخل آبی که تقریباً سه متر عمق داشت، هل داد. حالا فرق می‌کرد. همه‌ی دست‌وپا زدن و جیغ‌زدنی که تا به حال در زندگی خود شنیده‌اید.

۷۲. روزی که به بیرون رانده می‌شوید، بهتر است بدانید که کجا ایستاده‌اید. بله، قربان! اگر او را می‌شناسید، بهتر است واقعاً او را بشناسید. این درست است.

اما اکنون ما به آب‌های عمیق می‌رویم، آب‌های عمیق، جایی که اگر مسیحی خوب و پروار نشده‌ای باشید، شما را غرق می‌کند.

۷۳. به کلام توجه کنید. پولس، اول آن را یافت. او به عهد عتیق بازگشت و این را یافت. او آن تجربه‌ی خود را دید، مسلماً. "حالا، آن چه بود که مرا به زمین زد؟"

۷۴. نوری بود، نور بزرگی که آنجا ایستاده بود، مانند خورشید می‌درخشید، در مقابل صورتش ایستاده بود. او گفت: "شائول، شائول، چرا مرا آزار می‌دهی؟"

۷۵. او گفت: "خداوندا! تو کیستی که من آزار می‌دهم؟"

۷۶. او گفت: "من عیسی هستم."

۷۷. "من فکر می‌کردم او مردی است، دست‌هایش زخمی است، که ادعا می‌کنند اکنون در جلسات ظاهر می‌شود، با جای میخ در دستانش و سرش." "نه، نه، نه آن بدن، نه آن بدن. می‌بینی؟ او اکنون یک نور است. شائول..."

۷۸. وقتی او اینجا روی زمین بود، گفت: "من از نزد خدا آمده‌ام. و به نزد خدا برمی‌گردم."^{۲۴}

۷۹. او فرشته‌ای بود که بنی اسرائیل را در این نور، در بیابان هدایت کرد. او به همان نور بازگشت. و پولس آن را از عهد عتیق دید. او گفت: "من عیسی، فرشته عهد هستم."

۸۰. و او جسم شد تا ما را فدیہ کند. "صورت فرشتگان را به خود نگرفت." این را در باب‌های قبلی می‌بینیم، ما... در حال مطالعه هستیم. "او هرگز طبیعت فرشتگان را به خود نگرفت، بلکه نسل ابراهیم بود." تا شناخته شود، تا مردم بتوانند خدا را ببینند. آمین!

اکنون او می گوید: "من به آن برمی گردم."

۸۱ و هنگامی که پولس آن را دید، گفت: "مطمئناً، آن او بود. آن او بود."

۸۲ پطرس یک شب در حال دعا تجربه‌ای داشت. همان نور وارد ساختمان شد، درها را به رویش باز کرد و به خیابان‌ها رفت. پطرس فکر کرد که دارد خواب می بیند. او خیلی مسح شده بود. او نمی دانست چه اتفاقی افتاده است. او گفت: "آیا من تازه از خواب بیدار شده‌ام؟ اما من اینجا در خیابان هستم."

۸۳ و او به خانه یوحنا ملقب به مرقس رفت. و دختر کوچولو در را باز کرد، خانمی که آنجا بود، که در جلسه‌ی دعا بود. کسی در می زد. در را باز کرد. "اوه!" او گفت: "این پطرس است. شما برای او دعا می کنید که از زندان بیرون بیاید. خداوند او را رهایی بخشیده است."

۸۴ "اوه!" گفتند: "برو."

"ای خداوند! او را نجات بده."

۸۵ "چرا..." او گفت: "او پشت در ایستاده و در می زند."

پطرس بر در می کوبید: "بگذارید داخل شوم."

۸۶ "اوه!" او گفت: "این پطرس است." در آن زمان، آنها هنوز آن را داشتند، اهرم آهنی روی در. یک درپوش کوچک، آن را به عقب می کشید و بیرون را نگاه می کنید، می بینید. قبل از اینکه مهمان خود را راه دهید، باید بدانید چه کسی در می زند. زیرا آنها دزد داشتند و اگر در را باز می کردی، تو را می کشتند.

۸۷ بنابراین، آنها در را باز کردند. او گفت: "این پطرس است."

۸۸. آنها گفتند: "اوه! اوه، عزیزم! او مرده است. این فرشته‌ی اوست که آنجا ایستاده است. می‌بینید؟ وارد بدن جلال یافته‌اش شده است، می‌دانید، آن تئوفانی."

۸۹. یادتان هست که چگونه به آن پرداختیم، الماس بزرگ، چگونه نور را منعکس می‌کرد، چگونه به آنجا بازگشت؟... "این خیمه زمینی ریخته شود، یکی را در انتظار داریم."

و آنها فکر می‌کردند که پطرس مرده است، این بدن پیر افتاده است، و آنها آن را ظرف چند روز دفن خواهند کرد. او وارد فرشته خود شده بود، یا جلال او... نه بدن جلال یافته، بلکه در تئوفانی خود، بدنی که از قبل آماده شده است. نمی‌توانست با شما دست بدهد. دستی برای دست دادن ندارد، اما در شکل یک انسان است. "پایین آمده و داشت در می‌زد."

۹۰. زن گفت: "نه. پطرس است. او آنجا ایستاده است." در را باز کرد و داخل شد. آنجا بود. حالا، پطرس توسط این نور رها شده بود.

۹۱. حال، همان‌طور که آن اولیه... پولس، در کلیسای اولیه، آن نور خدا را که بر پولس می‌درخشید، دید. همان چیز پایین آمده است. اکنون، مردم می‌توانند هر چیزی بگویند، این به معنای درست بودنش نیست. اما وقتی خدا چیزی را ثابت می‌کند، کار آن، آن را ثابت می‌کند. سپس، دوربین آن را ثابت می‌کند. و هر چیزی که ما... که خداوند انجام داده است، کاملاً بی‌خطا ثابت شده است که آن خداست، توسط کتاب مقدس، توسط عمل آن، توسط تجربه. اما آنها گوش نمی‌دهند.

۹۲. به این خیمه نگاه کنید. حالا، یادتان باشد، شما این را می‌دانید. ما مشتاق جمعیت نیستیم. به‌هرحال، جایی برای قرار دادن آنها نداریم. اما، نگاه کنید. جلسه‌ای از این نوع،

جایی که ما برای این گرد هم می‌آمدیم، باید فالز سیتیز^{۲۵} را جذب می‌کرد. اما آنها مرده‌اند. آنها کاملاً مرده‌اند. چشم دارند، اما نمی‌توانند ببینند.

شما می‌گویید: "برادر برانهام! چرا آنها به دکتر نمی‌روند و چشم‌هایشان را درست نمی‌کنند؟" دکتر نمی‌تواند آن نوع دیدن را درست کند.

۹۳. عیسی گفت: "اگر مرا می‌شناختید، روز مرا می‌شناختید." او گفت: "ای فریسیان کورا! شما می‌توانید چهره‌ی آسمان را تشخیص دهید، اما نشانه‌های زمان را نمی‌توانید تشخیص دهید."

۹۴. آیا این از بالای سر شما می‌گذرد؟ گوش کنید. به نشانه‌هایی که اینجا در آن زندگی می‌کنیم، نگاه کنید. حالا، فقط برخی نیست... من خودم فقط یک انسان هستم، حتی یک واعظ هم نیستم که در مورد آن صحبت کنم. من تحصیلات ندارم، آنچه دنیا «واعظ» می‌نامد. و ما فقط مردمی فقیر هستیم. به ساختمانی که در آن هستیم نگاه کنید. امروز صبح به کلیساها نگاه کنید. اما ببینید خدا کجاست. مسئله این است.

۹۵. مواب با تمام شکوه و زیبایی‌اش آنجا ایستاده بود، اما اسرائیل در چادرها ساکن بود. اما خدا کجا بود؟ گروهی از دین‌خروشان در آنجا بودند که هر کاری انجام می‌دادند، اشتباه بود. اما بلعام، اسقف آنها، نتوانست آن صخره‌ی شکافته شده، آن مار برنجی، آن ستون آتش را ببیند. چشمانش نابینا بود. او نمی‌توانست آن را ببیند. او گفت: "آنها فقط آن را تصور می‌کنند." اما خدا آنجا بود.

۹۶. خدا را شکر، اوه، او اینجاست! خدا اینجاست و همان کاری را که انجام داده است، انجام می‌دهد. و او خواهد کرد. ما کتاب مقدس را با کتاب مقدس مقایسه می‌کنیم. خدا هرگز خود را به صورت یک چیزی بزرگ و عظیم بر روی زمین خودش را به تصویر

نکشیده، بلکه او همیشه در میان مردم عادی و فروتن ساکن بوده است. او امروز صبح اینجا است و دارد همان کار را انجام می‌دهد. کتاب مقدس آن را اثبات می‌کند. دوربین آن را اثبات می‌کند. حالا، دلیل آنکه به آن تصویر اشاره می‌کنم، نه به این دلیل که من آنجا هستم. من... من فقط یک گناهکار هستم که به فیض نجات یافته‌ام، مثل شما. اما چیزی که می‌خواهم بگویم، این است که حضور او در کنار ماست. این چیز اصلی است. خوب، اگر او مرا الیشع مجسم شده می‌کرد، اگر ایمان نداشتید که آن را باور کنید، هرگز برایتان فایده‌ای نداشت.

"نزد خاصان خویش آمد و خاصانش او را نپذیرفتند."

۹۷. به همین دلیل، امروز اینجا در شهر. می‌توانستم اینجا در یک ساختمان بزرگ یا چیزی دیگر یک بیداری را شروع کنم، شما هرگز افراد زیادی را نمی‌بینید که به این باور داشته باشند. آنها باور نخواهند داشت، نمی‌توانند. روزشان تمام شده است.

۹۸. همین درس، امروز صبح، در آفریقا، احتمالاً حداقل ده هزار، ده هزار جان را برای مسیح به ارمغان خواهد آورد. یا ممکن است یک گناهکار امروز صبح اینجا نشسته باشد، یا چیزی، یک لغزش خورده. اکثر آنها مدام تفتیش می‌شوند تا زمانی که این به اتمام برسد. همین است.

۹۹. اما آنچه ما سعی می‌کنیم بگویم، این است که کتاب مقدس با کتاب مقدس مقایسه می‌شود. اکنون، مهم نیست که این تجربه چقدر عالی است، اگر با کتاب مقدس هماهنگ نباشد، اشتباه است.

اوریم و تومیم، مهم نیست که نبی چقدر خوب بود، اگر او صحبت می‌کرد و آن نورها بر اوریم و تومیم نمی‌درخشید، اشتباه بود. خواب هرچقدر خوب به نظر می‌رسید، اگر روی اوریم و تومیم نمی‌درخشید، اشتباه بود.

هنگامی که آن کهنات به پایان رسید، خدا کتاب مقدس خود را بالا برد. پولس گفت: "اگر فرشته‌ای از آسمان بیاید" غلاطیان ۱:۸ "و جز آنچه قبلاً به شما موعظه شده است، انجیل دیگری را موعظه کند، اناتیماد.""

۱۰۰. فرشته از آسمان، که خود خدا بود، به یوحنا مکاشفه گر گفت که: "من عیسی فرشته‌ام را فرستادم تا این چیزها را ثابت کنم یا نشان دهم." او گفت: "اگر کسی یک کلمه به آن اضافه کند یا یک کلمه از آن کم کند، همان از کتاب حیات برای او گرفته خواهد شد." این است، کتاب مقدس.

۱۰۱. بنابراین، این تجربیات و این چیزهایی که ما در اینجا شاهد وقوعشان هستیم، اگر توسط کلام خدا اثبات نمی‌شد، اشتباه بود. مهم نیست چه اتفاقی می‌افتد، اشتباه است. بنابراین از نظر کتاب مقدس، کاملاً حقیقت است. اوه، خیلی خوشحالم که عضوی از بدن بزرگ مسیح هستم.

۱۰۲. حالا، بیایید برویم، داریم به درس می‌رسیم. حالا، ما به اینجا رسیدیم که او گفت: "بنابراین چون که ما نیز چنین ابرشاهدان را گرداگرد خود داریم..." عذر می‌خواهم. داشتم باب دوازدهم را نقل می‌کردم. داشتم آن را می‌خواندم، اما مطالعه‌اش نکرده‌ام. من...

۱۰۳. برادر نورمن،^{۲۶} در منزل من اقامت دارد، او می‌داند که من تازه دیروز رسیده‌ام، و برادران می‌دانند، در آنجا، من تازه رسیده‌ام. تنها زمانی که توانستم کتاب مقدس را بخوانم، همین چند دقیقه پیش بود که اینجا نشسته بودم. درست است. آن را مطالعه نکردم، فقط منتظر می‌مانم تا روح القدس آن را همان‌طور که می‌خواهد، بدهد. او می‌داند که شخصی که باید آن را دریافت کند در کجا قرار دارد. پس اگر چیزی در ذهنم ساخته باشم که بخوام بگویم، اشتباه است. اما اگر بگذارم او این کار را انجام

دهد، او آن را مستقیماً به جایی که به آن تعلق دارد، خواهد برد. می‌بینید؟ "فکر نکنید چه بگویید، زیرا این شما نیستید که صحبت می‌کنید، این پدر شماست که در شما ساکن است. او صحبت می‌کند."^{۲۷}

۱۰۴. اکنون، باب آخر، باب قبل این را شنیدیم که: "پس ما چگونه رستگار گردیم، اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند."^{۲۸} همان کارهایی که عیسی انجام داد، تا نشان دهد، همان کارها اینجا اتفاق می‌افتد؛ همان فرشته‌ی خدا، همان کارها، همان شواهد، همان همه چیز، همه چیز در امتداد، همان انجیل، درست با کلام. "اگر این توسط خداوند تعلیم داده شده است، توسط شاگردانش که شنیده‌ایم، تأیید شده است." پولس نیز همین‌طور است. "چگونه رستگار گردیم، اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟"

۱۰۵. اکنون، پولس داشت این را به مخاطبان عبری خود می‌گفت. حالا، آنها ضبط‌صوت نداشتند، مثل اینکه ما اینجا داریم. اما کاتبانی داشتند که آنجا نشسته بودند و آن را درست همان‌طور که پولس موعظه می‌کرد، می‌نوشتند.

و این همان چیزی است که در اینجا وجود دارد. ما داریم آن را از طریق ضبط‌صوت دریافت می‌کنیم و این نوارها به سراسر جهان می‌روند، می‌بینید، تا نشان دهند که این حقیقت است. مذهب بیهوده نیست، مطلقاً عیسی مسیح قیام کرده است، همان چیز. حالا نباید از آن غافل باشیم.

۱۰۶. حالا، امروز از کلیسا نروید بیرون و بگویید: "خوب، من از رفتن به آنجا لذت می‌برم. من سرود خواندن را دوست دارم و مردم در اطراف آن کلیسای قدیمی کوچک رفتارشان دوستانه است." این کار را نکنید.

^{۲۷} اشاره به انجیل متی ۱۰:۱۹-۲۰
^{۲۸} عبرانیان ۳:۲

۱۰۷. برادرا بگذار قلبت شعله‌ور شود، بگو: "اینجا، من باید کاری در این مورد انجام دهم. من باید بیرون بروم و ببینم که آیا می‌توانم کسی را نجات دهم."

۱۰۸. و بیرون برو و بگو: "خدا را شکر، اگر توبه نکنی، هلاک خواهی شد." نه.

با ملایمت به آن بپرداز. "پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید."^{۲۹} بین، این طریق انجامش است. به فرد نزدیک شوید، اگر مرغ پرورش می‌دهد، مدتی با او درمورد مرغ صحبت کنید. می‌بینید؟ و بعد، بدون اینکه بدانید، درمورد خداوند صحبت خواهید کرد. اگر او یک کشاورز است، درمورد مزرعه‌اش صحبت کنید.

۱۰۹. اگر اتومبیل می‌فروشد، مدتی درمورد اتومبیل‌هایش صحبت کنید. "چه ماشین‌های خوبی دارید." و غیره. می‌بینید؟

۱۱۰. تا اینکه روح را بگیرید، تا وقتی پدر بگوید: "اکنون زمان آن است که درمورد جانش به او نزدیک شوید."

۱۱۱. می‌توانید از آن صحبت کنید: "ماشین خوبی است. می‌دانید که حمل‌ونقل امروز عالی شده است. اوه، چگونه کشورها به هم نزدیک شده‌اند. و شهرهای کشور ما به هم نزدیک شده‌اند. دوستان و مادران می‌توانند به یکدیگر سر بزنند. می‌دانید، داشتن اتومبیل‌هایی مثل این که شما می‌فروشید، یک چیز فوق‌العاده است."

۱۱۲. "بله، آقا! مطمئناً همین‌طور است. آهان." می‌دانید، پوکی به سیگار برگش می‌زند یا هر چیز دیگری. "بله. آنها، آنها ماشین‌های خوبی هستند."

۱۱۳. "آیا تا به حال به این فکر کرده‌اید که اگر قدیمی‌ها چنین چیزی را می‌دیدند چه فکری می‌کردند؟" فقط همین‌طور ادامه بده، می‌دانی.

بعد از مدتی بگوئید: "بله، بله، مطمئناً همین طور است."

۱۱۴. "می دانید، کار دیگری که انجام می دهد، مثلاً ما در حال برگزاری جلسات بیداری هستیم، مردم می توانند به سرعت برای بیداری از سراسر کشور بیایند." "بینید، شما مدام در حال باز کردن راه هستید، می دانید."

۱۱۵. اگر احساس کردید چیزی راه را مسدود کرده است، همین جا توقف کنید، به این سمت بروید. همان طور که یک دکتر گفت در فینیکس^{۳۰} گفت: "خداوندا، دهانم را با سخنان خوب پر کن، و سپس وقتی به اندازه‌ی کافی گفتم، به من اشاره کن." "می بینید؟ بله." "وقتی به اندازه‌ی کافی گفتم، به من اشاره کن."

۱۱۶. حالا توجه کنید، ما می خواهیم از باب پانزده، یا آیه‌ی پانزده باب سه شروع کنیم، حالا با دقت.

چون که گفته می شود: "امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنان که در وقت جنبش دادن خشم او."

۱۱۷. حالا دقت کنید که پولس اینجا صحبت می کند. حالا گفته می شود: "امروز، پس از مدت مدیدی." "ما قرار است بعد از مدتی وارد آن شویم، که «امروز، مدت مدیدی.» وارد فصل بعدی می شود، «بعد از مدت مدیدی.»

... گفته شده است، امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنان که در وقت جنبش دادن خشم او در روز امتحان در بیابان.

۱۱۸. حالا بیایید آیه بعدی را بخوانیم.

^{۳۰} Phoenix شهری در ایالت آریزونا، جنوب غرب آمریکا

پس که بودند که شنیدند و خشم او را جنبش دادند...

او در مورد چه چیزی صحبت می‌کند؟ انجیل.

آیا تمام آن گروه نبودند که به واسطه موسی از مصر بیرون آمدند؟
و به که تا مدت چهل سال خشمگین می‌بود؟ آیا نه به آن عاصیانی که
بدن‌های ایشان در صحرا ریخته شد؟

۱۱۹. بیایید یک دقیقه اینجا بایستیم. جنبش خشم،^{۳۱} "وقتی آنها خشم او را جنبش دادند." حالا خدا چه کرد؟ حالا پولس سعی دارد صحبت کند. چه چیزی آنها به بیرون از مصر هدایت کرد؟ آیا موسی بود؟ نه. موسی ابزار جسم بود.

۱۲۰. حالا ما اینجا یک پس‌زمینه داریم. ما حالا می‌خواهیم این برایمان مشخص شود. وقتی چند دقیقه دیگر به این نقطه رسیدیم، خواهید دید.

۱۲۱. اکنون، قوم خدا در یک آرامی بی‌قرار بودند. آنها در مصر بودند. آنها از موقعیت درست خود خارج بودند. آنها از وطن خود خارج بودند. آنها غریبه و زائر بودند و خدا می‌خواست آنها را از آن مکان سکونت آنها، در مصر، به وطن بیاورد.

۱۲۲. نمادی از امروز ما؛ ما بی‌قرار هستیم اینجا پایدار نخواهد بود. پسرهای چاق کوچولو که تیل‌بازی می‌کنند، دخترهای کوچولو که با عروسک‌ها بازی می‌کنند. به خودتان که بیایید، موهائیتان خاکستری شده و چروکیده شده‌اید. اینجا یک ایرادی هست. اینجا خانه نیست ما در جای اشتباهی هستیم. به همین دلیل است که می‌گوییم زائر و غریبه هستیم. اتفاقی افتاده است.

^{۳۱} عبارت ptovocation در لغت به معنای تحریک کردن و فتنه‌انگیزی است که صرفاً به جهت حفظ یک پارچگی با متن استفاده شده در کتاب مقدس در اینجا از «جنبانیدن خشم» استفاده شده است. - مترجم

۱۲۳. امروز خانمی در اتاق داشت از این می گفت که مردم چگونه به او می خندند. گفتم: "اما خواهر عزیز! تو از آنها نیستی." ما مردم متفاوتی هستیم.

۱۲۴. دختر کوچولوی من گفت: "بابا! فلان و فلان دختر فلان و فلان کار را کردند."

۱۲۵. گفتم: "اما، عزیزم! نگاه کن." آنها این صفحات موسیقی الویس پریسلی را داشتند. گفتم: "من آنها را در خانه ام نمی خواهم."

۱۲۶. گفت: "ولی بابا! آنها دخترهای خوبی هستند."

۱۲۷. گفتم: "ممکن است. من چیزی ندارم که در رد آن بگویم. اما یک چیز هست، ما متفاوت هستیم. ما متفاوت هستیم. نه اینکه بخواهیم متفاوت باشیم، بلکه روحی که در ماست از خارج آن آمده است. تو از جهان دیگری هستی."

۱۲۸. وقتی به آفریقا می روم، نمی توانم با راه و روش زندگی آنها سازگار شوم. آنها لباس نمی پوشند. آنها برهنه اند. و چیزی را که فاسد است و کرم دارد برمی دارند، به هر حال می خورند؛ هیچ فرقی نمی کند. می بینید؟

۱۲۹. و این متفاوت است. می دانید، زمانی همه ی ما این گونه بودیم، اما تمدن ما را آورده و متفاوت ساخته است.

و تبدیلیمان آن را میلیون ها برابر کرده است. ما دیگر چیزهای فاسد دنیا را نمی خواهیم. مسیح ما را مسیحی کرده است، مانند تمدن که ما را پاک کرده است. و توجه داشته باشید، نه تنها این، بلکه ما اقرار می کنیم که زائر و غریب هستیم. ما از دنیا نیستیم. پس تو هیچ کاری با دنیا نداری. و آن چیزها از بین رفته است.

۱۳۰. حال، اسرائیل در مصر بود. آنها مصری نبودند. مصریان، برای یک مصری ننگ

بود که دستش را روی گوسفند بگذارد. و اسرائیل چوپان بودند. و این می‌بایست چقدر باعث آزار موسی شده باشد، بخاطر تمام بی‌حرمتی‌های مصری بودن تحمل کرده بود، حالا خودش دام‌پرور شده است.

آیا متوجه شدید که فرعون به یوسف و دیگران چه گفته است؟ "این مکروه است." گفت: "قوم شما گله‌دار هستند." و حتی یک مصری هم نمی‌توانست دستش را روی چوپان بگذارد. او مردمی متفاوت بود.

۱۳۱. و امروزه نیز برای یک مسیحی که تولد تازه یافته باشد، به همان صورت است. این... برای او این رجاست است که با افرادی که مشروب می‌نوشند و جوک‌های کثیف می‌گویند و زنان برهنه معاشرت کند. و هر... این، این رجاست است. اوه، متبارک باد خداوند! ما در اینجا زائران هستیم. ما در اینجا غریبه هستیم. روح تبدیل شده است و ما در انتظار شهری هستیم که در آن زنان شلوارک نپوشند. ما در انتظار شهری هستیم که در آن میخانه‌های آبخو وجود نداشته باشد. ما در انتظار شهری هستیم که در آن عدالت ساکن باشد. بنابراین، ما زائران هستیم.

۱۳۲. پس خدا در یک آتش بزرگ، مانند یک هاله پایین آمد، درون بوته‌ای رفت و شروع به آشکار کردن خود به موسی کرد، اول. موسی گفت...

می‌دانید که چگونه شب دیگر درسش را داشتیم، چگونه وقتی عیسی اینجا روی زمین بود، گفت: "خوب، قبل از اینکه موسی باشد، من هستم." این عیسی بود که در بوته‌ای آتش بود، در ستون آتش بود. امروز این عیساست، همان.

و او خود را در ستون آتش آشکار کرد، و موسی تجربه را به‌دست آورد. او به مصر می‌رود. او انجیل، مژده را موعظه می‌کند و آیات و نشانه‌ها به دنبال او حرکت می‌کنند. متوجه می‌شوید؟ امروز هم همین‌طور.

۱۳۳. نه تنها این، بلکه زمانی که عبرانیان بیرون آمدند، در نور راه رفتند، آنها توسط همان ستون آتش هدایت شدند. و کتاب مقدس می گوید که: "خدا را در آزمایش میاورید." ۱۳۴. دقت کنید. اجازه بدهید که آن را بخوانم.

"امروز اگر... آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، (آواز او با دل های شما سخن می گوید). چنان که در وقت جنبش دادن خشم او." (زمانی که او را تحریک کردند).

گوش کنید:

پس که بودند که شنیدند و خشم او را جنبش دادند؟

۱۳۵. چند نفر می دانند که بنی اسرائیل با بی ایمانی خود، خدا را برانگیختند؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] آنها همه همه کردند. آنها کاملاً... خدا صاف به آنجا رفت. و وقتی همه آنها... اول، آنها به دردرس افتادند.

ستون آتش بالای سرشان بود. نمی دانم همه آن را دیدند یا نه. حداقل موسی آن را دید. و بالای سر آنها بود، و آنها آن را تماشا می کردند. و وقتی آمدند... اگر آن را ندیدند، نمی دانم دیدند یا نه. قبل از آنها رفت. کتاب مقدس می گوید آنجا بود.

۱۳۶. می گوید: "ستاره پیش روی مجوسیان می رفت." ۳۲ هیچ کس آن را ندید جز مجوسیان. از روی هر رصدخانه ای گذشت. آنها زمان را با ستارگان حفظ می کردند. هیچ کس آن را ندید جز مجوسیان. برای آنها بود که آن را ببینند، و مجوسیان کسانی بودند که ستاره برای آنها فرستاده شده بود.

۱۳۷. و ستون آتش برای موسی فرستاده شد و موسی برای بنی اسرائیل فرستاده شد. و آنها قرار بود موسی را دنبال کنند. آنها می توانستند موسی را ببینند و موسی نور را دید.

و آنها رفتند آنجا. آنها داشتند خارج می شدند. همین طور که بیرون می رفتند، به دریای سرخ رسیدند. و، اوه، آنها- آنها همه ی آن نشانه ها معجزات و چیزهایی را که درحالی که هنوز در سرزمین قدیمی مصر بودند، دیده بودند، اما وقتی در سفرشان بیرون آمدند، تازه تبدیل شده و بیرون آورده شده بودند. سپس، قبل از هر چیزی، آنها دچار مشکل شدند.

۱۳۸. خدا دوست دارد تو را به دردسر بیندازد. او دوست دارد مشکل را سر راهت بگذارد و ببیند با آن چه خواهید کرد. پس او فقط دریای سرخ را بست و اولین کاری که کرد، آنها را به این مکان برد و سپس فرعون را به دنبال آنها فرستاد. می بینید خدا چگونه دوست دارد این کار را انجام دهد؟ او عاشق نشان دادن قدرت و عشق خود است. او خداست و فقط دوست دارد به شما نشان دهد که او کیست. آمین!

و مشکل اینجاست که امروز مردم می گویند: "اوه، آن روزها گذشته است." نه. وقتی چنین چیزهایی به شما آموخته می شود، چگونه خدا می تواند خود را آشکار کند؟ اما خدا دوست دارد خود را آشکار کند.

۱۳۹. بنی اسرائیل از راه می رسند، درحالی که دارند در نور راه می روند. موسی، پیش روی آنها می رود. آنها آنجا بودند. "بیا، راه این است. خدا دارد ما را می خواند. ما داریم به بیرون می رویم. داریم به سرزمین وعده می رویم."

"اوه، هلولو! همه ی آنها آنجا بودند، فریاد می زدند و می پریدند و اوقات خوبی داشتند، می دانید. و اولین چیز، آنها به عقب نگاه کردند و گفتند: "اوه، آن گردوغبار چیست؟"

۱۴۰. یکی از آنها از تپه‌ای بالا رفت و گفت: "اوه، اوه! افسوس، افسوس! این ارتش فرعون است."

۱۴۱. خدا گفت: "از چه می‌ترسید؟ آیا به آنچه که من در آنجا انجام دادم ایمان ندارید؟ از چه نگران هستید؟ چرا مرا غضب مرا برمی‌انگیزید؟"

۱۴۲. وقتی به آنجا رسیدند، موسی بیرون رفت و نزد خدا شفاعت کرد. خدا فقط دریای سرخ را باز کرد و آنها از آن عبور کردند؛ دشمن را در خود بست. خدا به این شکل عمل می‌کند. نترسید. همه هیجان‌زده نشوید. دستپاچه نشوید. شما خدا را تحریک می‌کنید.

۱۴۳. سپس خدا چه کرد؟ به نظر می‌رسد، "خوب، ما یک آزمایش بزرگ داشتیم. خدا را شکر! از آن عبور کردیم. ما دیگر چنین چیزی نخواهیم داشت. ما در راه خود به سرزمین موعود هستیم." و او آنها را درست به بیابان هدایت کرد، جایی که آب نیست. می‌توانید تصور کنید؟ خدا با قوم مقدس و تقدیس‌شده‌ی خود آنها را درست به سمت این دام هدایت کرد. سپس آنها را از آن تله بیرون آورد و آنها را درست به جایی هدایت کرد که هیچ آبی در آن موجود نیست. درحالی که می‌توانست آنها را از راهی که آب بود، ببرد. چرا، او اگر می‌خواست، می‌توانست در تمام طول راه یک رودخانه بسازد. او می‌توانست هر کوهی را به وجد آورد که آب را پانزده متر در هوا بیرون بزند. مطمئناً، می‌توانست. اما اگر او این کار را می‌کرد، خیلی آسان می‌شد. اوه خدای من! متبارک باد نام خداوند!

۱۴۴. "برادر برانهام! چرا خدا اجازه داد این اتفاق بیفتد؟ چرا خدا؟..."

خدا این کار را می‌کند. او را تنها بگذار. فقط راه برو. این کار خداست. "خداوند

قدم‌های عادلان را استوار می‌سازد." ^{۳۳} بله، قربان! چه فرقی می‌کند؟

۱۴۵. "تمام پولم را از دست دادم، برادر برانهام!" خوب، به‌رحال خدا را شکر کنید.

۱۴۶. "اوه، من این کار را کردم و این اتفاق افتاد، طوفان خانه‌ام را ویران کرد."

۱۴۷. به‌رحال خدا را شکر کنید. "خداوند داده است، خداوند گرفته است، نام خداوند متبارک باد!" فقط به راه رفتن ادامه بده، اینها همه جلال خداست. خدا می‌داند چه می‌کند.

برخی از طریق آب، برخی از طریق سیل،

برخی از طریق آزمایش عمیق، اما همه از طریق خون.

۱۴۸. این راهی است که او ما را هدایت می‌کند. درست است. اوه خداوند! احساس می‌کنم می‌توانم بایستم و فریاد بزنم. این راهی است که او فرزندان عزیز خود را هدایت می‌کند. اوه، می‌توانید احساس کنید... حالا، من روان‌شناس نیستم، اما آیا می‌توانید همین الآن آن روح دوست‌داشتنی را که ساختمان را دربر گرفته احساس کنید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] چه می‌شد اگر چشمانمان همین الآن باز می‌شد و می‌دیدیم که اطراف این دیوارها، در بالا و پایین این راهروها چه می‌گذرد؟

۱۴۹. اوه الیشع! یک روز صبح، وقتی آن پسر تا آن حد نابینا بود، گفت: "سوری‌ها را در آنجا ببین."

گفت: "ولی تعداد ما بیشتر است."

گفت: "من کسی را نمی‌بینم."

گفت: "خداوند! چشمان آن پسر را باز کن."

۱۵۰. او به دور و بر آن نبی پیر نگاه کرد، در اطراف آن کوه‌ها در آتش بود و اسب‌های آتشین و ارابه‌های آتشین. سپس او متقاعد شد.

۱۵۱. او گفت: "ما فقط می‌رویم و آنها را به کوری مبتلا می‌کنیم." بینایی آنها مثل همیشه کامل بود، اما نسبت به او کور بودند. گفت: "همه‌ی شما به دنبال ایلیا^{۳۴} هستید؟" گفتند: "بله."

۱۵۲. "بیاید، به شما نشان می‌دهم که او کجاست." و این او بود که آنها را هدایت می‌کرد. آنها نمی‌دانستند.

۱۵۳. امروز هم همین‌طور است. مسیح اینجاست. روح‌القدس اینجاست و همان کارهایی را انجام می‌دهد که همیشه انجام داده و دنیا نسبت به آن کور است. آنها نمی‌دانند. "اوه، من-من این را نمی‌دانم، کشیش من..." اوه، مردم بیچاره و فرسوده! می‌بینید منظورم چیست؟ آنها نسبت به آن کور هستند. آنها نمی‌دانند. خدا دارد هدایت می‌کند.

۱۵۴. حال، آنها بالا آمدند، از میان صحرای سین، آنجا آبی وجود نداشت. خدا همه چیز را فراهم کرده بود. اوه، و آنها یک گودال آب پیدا کردند، گفتند: "همین است." و حتی نمی‌توانستند آن را بچشند. اوه، وحشتناک بود. خدای من، این-این بدتر از گوگرد صددرصد است. ببینید، درست مثل تخم مرغ‌های گندیده، می‌دانید. "اوه، خدای من! وحشتناک است." این سَم بود. اکنون، نامش صحرای سین بود. چندین درخت نخل در آنجا رشد کرده بود و چشمه‌ای در جایی که آن نخل‌ها رشد کرده بودند. پس موسی گفت: "نکن..."

۱۵۵. خدا گفت: "چرا آنها این کار را می‌کنند؟ چرا آنها این کار را می‌کنند؟ برای چه

^{۳۴} منظور البشع است.

مرا تحریک می‌کنند؟ خوب، اگر من آن کار را در آنجا انجام دادم، آیا نمی‌توانم در مورد این وضعیت کاری انجام دهم؟"

۱۵۶. اگر او شما را از یک طلسم بیماری بیرون آورد، آیا نمی‌تواند شما را از یکی دیگر بیرون بیاورد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] او که شما را از یک مشکل بیرون آورده، آیا نمی‌تواند شما را از مشکل دیگری بیرون بیاورد؟ ["آمین!"] خدا را متبارک بخوان! اگر مرا از گناه بیرون آورد، می‌تواند مرا از قبر بیرون آورد. او خداست. آیا فرقی می‌کند؟ فقط برو، نگاهت را بر او بدوز.

۱۵۷. گفت: "اگر دریای سرخ را پشت سر شما بستم و مصریان را غرق کردم، آیا نمی‌توانم در مورد این آب کاری انجام دهم؟ چرا مرا خشم مرا برمی‌انگیزید؟ او، بی‌ایمانی شما! شما مرا بخاطر بی‌ایمانی به خشم می‌آورید."

۱۵۸. حال، کلمه‌ای که اینجا به کار رفته «سین» است، یعنی تحریک شده. ساخته... دلیل اینکه آنها این کار را کردند، این بود که بی‌ایمان شدند. آنها هرگز بیرون نرفتند تا کارهای غیرمنتظره و چیزهایی از این قبیل انجام دهند. آنها هرگز با همسر شخص دیگری فرار نکردند و نرفتند تا دروغ بگویند. این کاری نبود که آنها انجام می‌دادند. اما، اینها از همان ابتدا هم گناه نیست.

۱۵۹. زندگی در زنا گناه نیست. سیگار کشیدن، جودن، نوشیدن، قمار، نفرین، فحاشی و غیره، اینها گناه نیستند. این ویژگی‌های بی‌ایمانی است. شما این کار را انجام می‌دهید، چون بی‌ایمان هستید. اگر ایمان‌دار باشید، این کار را نمی‌کنید. به همین دلیل است که عیسی گفت: "هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد." نه اینکه بگوید ایمان دارد، بلکه واقعاً ایمان دارد! همین است. این تمام شواهد اولیه‌ی شما را از بین می‌برد. می‌بینید؟ خب، بفرمایید.

نه، "کسی که کلام مرا بشنود و فریاد بزند." نه، "کسی که کلام مرا بشنود و به زبانها صحبت کند." نه، "کسی که کلام مرا بشنود و دستانش یا صورتش خونی باشد." یا هر چیز دیگری. این نیست.

"هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است."^{۳۵}

۱۶۰. گناه چیست؟ بی ایمانی. یک مسئله‌ی کوچک پیش می آید، به جای اینکه مستقیماً به کتاب مقدس برود و بفهمد که درست است یا نه، برخیزد، "اوه،" می گوید: "من... نه! بین، آنجا، شما بروید. من همین طور که هستم، بعنوان یک پربزبتری ادامه خواهم داد." انجامش بده، کور، و تو خدا را تحریک می کنی.

۱۶۱. وقتی خدا کاری انجام می دهد، انتظار دارد که امت آن را بگیرد. اما درعوض، "می دانید، خوب، من این را نمی دانم." می بینید؟ او انتظار دارد مردم آن را درک کنند. اگر به اندازه‌ی کافی نگران هستید، با کتاب مقدس بنشینید. از طریق آن پیش بروید و آن را جستجو کنید؛ عقب و جلو بروید و ببینید که آیا این اتفاق افتاده است، آیا پیش بینی شده است که اتفاق بیفتد، و غیره. سپس آن را دریافت خواهید کرد. آمین!

۱۶۲. به اینجا توجه کنید.

چون که گفته می شود: "امروز اگر... آواز او را بشنوید... دل خود را سخت مسازید، چنان که در وقت جنبش دادن خشم او."^{۳۶}
پس که بودند که شنیدند و خشم او را جنبش دادند؟ آیا تمام آن گروه نبودند که به واسطه‌ی موسی از مصر بیرون آمدند؟

۱۶۳. چند نفر می‌دانند که چند نفر از آن دسته‌ی اصلی که بیرون آمدند، نجات یافتند؟ چند تا؟ [کسی می‌گوید: "دو." دو، درست است. چه کسی نام آنها را می‌داند؟] [کالیب و یوشع." درست است. کالیب و یوشع، تنها دو نفر، از بین دو میلیون نفر.

۱۶۴. به این گوش کنید. "اما او..." اکنون آیه‌ی هفدهم.

و به مدت چهل سال بر چه کسی خشمگین بود؟ آیا نه آنانی که گناه
ورزیدند...؟^{۳۶}

۱۶۵. فرهنگ لغت را بردارید و ببینید گناه یعنی چه. فرهنگ لغت کتاب مقدس را ببینید. بی‌ایمانی است. بی‌ایمانی «گناه» است. "کسی که ایمان نیاورد، بر او حکم شده است." یوحنا باب چهار، ببینید: "بر او حکم شده است."

که بدن‌های ایشان در صحرا ریخته شد؟

و درباره‌ی که قسم خورد که به آرامی من داخل نخواهند شد...

۱۶۶. بی‌ایمانی شما. او، من هرگز به فصل خودم نخواهم رسید. اما، ببینید، این چیزی است که مشکل امروز کشور است. آیات و نشانه‌ها از این کشور عبور کرده‌اند. آنها چه کار می‌کنند؟ مدام به آن پشت می‌کنند. و او گفت: "قسم می‌خورم که نگذارم آنها وارد سرزمینی شوند که شروع کرده بودند."

۱۶۷. مشکل این کلیساهای بزرگ امروز چیست؟ بی‌ایمانی آنها خدا را برانگیخته است. هلولویاه! او قادر است از یکی از این سنگ‌ها برای ابراهیم فرزندان برخیزاند.^{۳۷} او سعی کرد انجیل را به آنها بدهد و آنها دل خود را سخت کردند. آنها خود را فرقه کردند و

^{۳۶} این آیه در ترجمه فارسی قدیم به این شکل آمده: "و به که تا مدت چهل سال خشمگین می‌بود؟ آیا نه به آن عاصیانی که..."

^{۳۷} اشاره به انجیل متی ۹:۳ و انجیل لوقا ۸:۳

فرقه‌های کوچکی ساختند. "و ما فقط به این ایمان داریم و به هیچ چیز دیگری اعتقاد نداریم." و خدا نمی‌توانست به آن وارد شود. امروز کجا هستند؟ در حاشیه نشسته‌اند.

۱۶۸. گروه کوچک و وفادار خدا با آیات و نشانه‌ها به راه خود ادامه می‌دهد. او آنها را در معرض آزمایش قرار می‌دهد. "هر فرزندی که نزد خدا می‌آید، باید ابتدا آزموده شود." تربیت کودک.

۱۶۹. اولین چیز کوچکی که اتفاق افتاد، "اوه، خوب، شاید به‌رحال هیچ چیز در آن وجود نداشته باشد." شما فرزند نامشروع هستید، نه فرزند خدا.

۱۷۰. زیرا فرزند خدا نسل ابراهیم است که چیزهایی را که نبودند، گویی که هستند می‌پذیرد، «خدا چنین گفت» می‌خواند و به حرکت خود ادامه می‌دهد. آمین! مهم نیست چه چیزی می‌گوید، یا هر چیز دیگری، آنها به‌رحال به حرکت خود ادامه می‌دهند. «خدا چنین گفت».

۱۷۱. بیست و پنج سال منتظر آن فرزند بود، مهم نیست چقدر متضاد بود. و او خود را از آن بی‌ایمانان جدا کرد. آمین! تا بتواند ایمان بیاورد. اوه خدای من! من احساس روحانیت می‌کنم.

به این فکر کنید. شما باید خود را از آن دگم‌های دنیوی جدا کنید، "آه، دوران معجزات به‌سر آمده است. چنین چیزی وجود ندارد. این تعصب‌گرایی است." خودت را جدا کن.

۱۷۲. کتاب مقدس می‌گوید: "خداوند می‌گوید، از میان آنها بیرون بیایید و از آنها جدا شوید، و من شما را خواهم پذیرفت." چه فوق‌العاده! "من شما را خواهم پذیرفت، بعد از اینکه خود را جدا کردید. شما فرزندان من خواهید بود. من خدای شما خواهم بود. خود

را جدا کنید. زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان نروید.^{۳۸} درست است.

۱۷۳. مرد جوانی که دارد ازدواج می‌کند، با دختری ازدواج می‌کند که ایمان ندارد؛ یا دختر جوانی که با پسری ازدواج می‌کند که ایمان ندارد. این کار را نکنید. مهم نیست که پسر چقدر بازمزه است، و-و یا آن دختر چقدر ناز است و چه چشم‌های درشتی دارد. همه‌ی آنها یکی از این روزها محو خواهند شد. اما برادرا جان تو قرار است تا ابد زنده بماند. مراقب کاری که می‌کنی باش، آن دختر یک ایمان‌دار واقعی نیست، یا آن پسر یک ایمان‌دار واقعی نیست، زیر چنین یوغی نروید. از چنین چیزهایی دوری کنید. این باعث دردسر شما در ادامه‌ی مسیر خواهد شد.

۱۷۴. حالا گوش کنید به آیه‌ی ۱۷:

و به مدت چهل سال بر چه کسی خشمگین بود؟ آیا نه آنانی که گناه ورزیدند
که بدن‌های ایشان در صحرا ریخته شد؟
و درباره‌ی که قسم خورد که به آرامی من داخل نخواهند شد...

۱۷۵. آنها شروع به حرکت کردند، معجزات را دیدند، اما هرگز به سرزمین وعده نرسیدند. فقط تعداد محدودی، دو نفر، وارد سرزمین وعده شدند.

۱۷۶. حالا پولس چه می‌کند؟ او اکنون با مسیحیان صحبت می‌کند: "مبادا بگذارید همین انجیل که در گذشته با آیات و نشانه‌ها موعظه می‌شد و ستون آتش آنها را هدایت می‌کرد؛ وقتی این چیزها دوباره اتفاق می‌افتند، مبادا در راه بیفتید، با بی‌ایمانی، به شک و تردید بروید، زیرا لاشه‌ی آنها در بیابان افتاد."

۱۷۷. حالا داریم به سرعت وارد می‌شویم. به دقت نگاه کنید.

... مگر آنانی که زنده نماندند؟^{۳۹}

پس دانستیم که به سبب بی‌ایمانی نتوانستند داخل شوند.

یک بار آن را گناه می‌خواند و بار دیگر آن را بی‌ایمانی می‌خواند. بی‌ایمانی همان «گناه» است. آنها به سبب بی‌ایمانی‌شان داخل نشدند.

۱۷۸. آنها آن نبی، موسی را دیده بودند. آنها آنچه را که او انجام داد، آنچه را که او گفت، دیدند. هر بار درست بود، درست براساس حقیقت حرکت کرد. این ستون آتش در برابر آنها ظاهر می‌شد. آنها آن را تماشا کردند. آنها آن را دیدند.

۱۷۹. پولس، بعداً سعی کرد تجربه‌ای را که داشت، به اینجا بیاورد. می‌بینید؟ او در تلاش برای بیان تجربه، نماد آن را در عهد عتیق نشان داد. او گفت: "اکنون ما به چیز جدیدی وارد شده‌ایم، به این مقطع جدید، توسط عیسی مسیح. در زمان‌های قدیم، خداوند از طریق انبیا بر آنها ظاهر می‌شد، اما اکنون توسط پسرش عیسی است." می‌بینید؟ و او وارد می‌شود تا تجربیات را در نماد به آنها نشان دهد، که چه اتفاقی داشته می‌افتاده، آیات و نشانه‌ها و همه چیز، آنچه نوشته شده است.

۱۸۰. حال او گفت: "آنها بخاطر بی‌ایمانی خود وارد نشدند." آنها ایمان نیاوردند.

۱۸۱. "اما اکنون، ما، ما به مقطعی دیگر حرکت می‌کنیم، و شما قلب خود را سخت نکنید. مثل آنها در روزهای برانگیختن غضب خدا، زمانی که خدا را تحریک کردند، رفتار نکنید." آنها چطور این کار را کردند؟ نه با زندگی غیراخلاقی. اجازه دهید این را برای شما توضیح دهم.

۱۸۲. شما می‌گویید: "برادر برانهام! من به کلیسا می‌روم." این خیلی خوب است. "من

^{۳۹} بخش دوم آیه ۱۷ در ترجمه قدیم فارسی به این شکل ترجمه شده: "... مگر آنانی را که اطاعت نکردند؟"

در عمرم هرگز دروغ نگفتم. "خیلی خوب است. "من هرگز دزدی نکرده‌ام. من هرگز این، آن یا دیگری را انجام نداده‌ام. "خیلی خوب است. اینها همه خوب است. اما، این هنوز گناه نیست.

۱۸۳. گناه این است که وقتی خدا خودش را نشان می‌دهد و شما آن را باور نمی‌کنید، به آن گوش نمی‌دهید.

۱۸۴. می‌گویید: "اوه، کلیسای من این را تعلیم نمی‌دهد." تا زمانی که کتاب مقدس آن را تعلیم می‌دهد و خدا آن را ثابت می‌کند، این مهم است.

حالا فقط یک لحظه دقت کنید. حالا ما می‌خواهیم از یک چیز واقعی و عمیق شروع کنیم. حالا، تا زمانی که بیرون بروید وجدانت را در جیب جلیقه خود بگذارید.

۱۸۵. حالا به دقت توجه کنید.

پس بترسیم مبادا با آنکه وعده‌ی دخول در آرامی وی...

«وی»، ضمیر شخصی. چه؟

... باقی می‌باشد، ظاهر شود که احدی از شما قاصر شده باشد.

۱۸۶. حال، در باب قلبی پولس دارد تلاش می‌کند درباره‌ی تمام این چیزها به آنها بگوید. اما الان تلاش می‌کند بگوید که این چیست.

اوه، وقت داریم؟ من... شاید بهتر باشد تا امشب صبر کنم. دارد دیر می‌شود و می‌خواهیم یک جلسه‌ی دعا داشته باشیم. شاید بهتر باشد امشب به آن پردازیم، چون حقیقتاً مملو از ویتامین است، ویتامین روحانی. کارهای زیادی باید انجام بدهم و امروز بعدازظهر سرم بسیار شلوغ است. "پس..."

پس بترسیم مبادا با آنکه وعده...

۱۸۷. حال، آیا آنها در مصر برای سرزمین موعود وعده‌ای داشتند؟ و هنگامی که خدا برای تحقق این وعده نازل شد. خدا صدها و صدها سال قبل به ابراهیم گفته بود که قصد انجام این کار را دارد. این وعده مبتنی بر کتاب مقدس بود.

۱۸۸. یوسف گفت: "استخوان‌های مرا از اینجا حرکت ندهید تا زمانی که به آن سرزمین موعود بروید و مرا در آنجا با بقیه‌ی پدرانم دفن کنید." ^{۴۰} زیرا او می‌دانست که رستخیز در راه است، هنگامی که عیسی از مردگان برخیزد، زیرا او می‌دانست که ایوب چه گفته است. می‌بینید؟

۱۸۹. هریک از آن انبیا می‌دانستند که نبی دیگر چه گفته است و می‌دانستند که روح آنها یکی است. و آنها مراقب بودند. ای برادر! اوه، این باید ما را از وضعیت دنیوی مان بیرون بکشد. آنها نگاهشان را به آنچه مردم می‌گفتند، ندوخته بودند؛ بلکه به آنچه انبیا می‌گفتند، دوخته بودند. هریک از آنها مراقب بودند.

۱۹۰. ابراهیم گفت: "مرا همین‌جا که ایوب دفن شده است، دفن کنید." گفت: "سارا، من می‌خواهم یک قطعه زمین بخرم. ما همین‌جا دفن خواهیم شد." ^{۴۱}

۱۹۱. اسحاق پس از پدرش یک نبی بود. گفت: "گوش کن. مرا در جای دیگری دفن نکنید، نه اینجا در مصر، بلکه مرا به سرزمین موعود برگردانید. مرا همان‌جا دفن کنید." ^{۴۲}

۱۹۲. یعقوب خارج از سرزمین وعده درگذشت، اما به پسرش که نبی بود گفت:

^{۴۰} اشاره به پیدایش باب ۵۰، خروج باب ۱۲ و یوشع باب ۲۴

^{۴۱} اشاره به پیدایش باب ۲۲

^{۴۲} اشاره به پیدایش باب ۴۷ و ۴۹

"می‌دانی، یک شب فرشته پهلویم را لمس کرد. از آن موقع تا کنون می‌لنگم. بیا، دست را بگذار... " اوه، رحمت! " ای پسر نبی من! من پیر و نابینا هستم. اما دست مقدس خود را، بعنوان یک نبی، بر جایی که فرشته دست خود را گذاشته بود، بگذار و به خدای آسمان سوگند یاد کن که مرا اینجا دفن نخواهی کرد."^{۴۳}

۱۹۳. مبارک باد... مکاشفهی روحانی کلام را می‌بینید؟ نیمی از آنها، تقریباً نود درصد، نمی‌دانستند او دارد در مورد چه چیزی صحبت می‌کند. اما او می‌دانست که در مورد چه چیزی صحبت می‌کند. "دستان نبی خود را بر این مکان که فرشته دست خود را گذاشته بود، بگذار. من زمانی مردی بزرگ و تنومند، یک ترسوی نیرومند بودم. اما، او مرا لمس کرد، و از آن زمان من مردی لنگ هستم. اما از وقتی که لنگ شدم، یک شاهزاده بوده‌ام. از زمانی که روش راه رفتنم را تغییر دادم، یک شاهزاده بوده‌ام." بله. "دست را اینجا بگذار. به خدای آسمان سوگند یاد کن که مرا اینجا دفن نخواهی کرد." چرا؟ هیچ کس نمی‌دانست او در مورد چه چیزی صحبت می‌کند. یوسف می‌دانست. او گفت: "مرا به آنجا ببر و در آن سرزمین موعود دفن کن." آنجا جایی است که باید می‌بود. مطمئناً.

۱۹۴. وقتی یوسف سال‌ها بعد درگذشت، گفت: "مرا اینجا دفن نکنید. اما وقتی از کنار استخوان‌هایم می‌گذرید به آنها نگاه کنید، زیرا روزی از اینجا خواهید رفت. و وقتی می‌روید، استخوان‌های مرا با خود ببرید."

۱۹۵. بفرمایید. بگذارید دنیا هر چه می‌خواهد بگوید و هر کاری می‌خواهد بکند. نام خداوند مبارک باد! مرا در مسیح نگه دار، اگر به من هر چیزی گفته شود... یک متعصب، یا یک دین‌خروش. روزی او می‌آید، و هنگامی که او بیاید کسانی که در مسیح هستند، خدا با خود خواهد آورد. همه‌ی اینها یک حقیقت روحانی و آشکار شده

^{۴۳} اشاره به پیدایش باب ۴۷ و ۴۸

است که درست در آنجا قرار دارد، و برای درک آن به یک ذهن روحانی نیاز است. در طول روز بر آن آرامی یابید. به آن فکر کنید. حتی اگر شام نخورید، به آن فکر کنید.

۱۹۶. و امشب، ما به آرامی او که باقی مانده است، خواهیم رفت و خواهیم دید که امروز این وعده چیست. این چیز امروز چیست؟ اگر خدا آن را اینجا در کتاب مقدس ندارد و آن را ثابت نمی‌کند، که این همین الآن اینجاست، پس من یک نبی کاذب هستم. این کاملاً درست است. ولی اینجاست. آرامی چیست؟

۱۹۷. او گفت:

پس بترسیم... مبادا با آنکه وعده دخول در آرامی وی باقی می‌باشد، ظاهر شود که احدی از شما قاصر شده باشد.

۱۹۸. و این باید همان وعده باشد. این باید همان آرامی باشد. این باید همان خدا باشد. این باید همان نشانه‌ها باشد. این باید همان چیز باشد. اما بیایید آرامی یابیم. حالا این چیست؟ باشد که خداوند امشب آن را به ما عطا کند. درحالی که سرهایمان را خم می‌کنیم.

۱۹۹. ای خداوند متعال! فقط ابدیت، چیزهای بزرگی را که اکنون با هم شریک می‌شویم آشکار خواهد کرد. کمی...

بسیاری هستند که برای محکومیت مقدر شده‌اند. همان‌طور که در کتاب یهودا گفته‌ای، "بعضی که از قدیم برای این قصاص مقرر شده بودند، که فیض خدای ما را گرفته و آن را به فجور تبدیل می‌کنند."^{۴۴} و امروزه بسیاری به موعظه‌ی انجیل، فیض خدا می‌پردازند، آن را به یک طرح پول‌سازی تبدیل می‌کنند، یک کلیسای بزرگ و

بزرگ‌ترین مدرسه یکشنبه را دارند، فیض خدا را می‌گیرند و آن را به فجور تبدیل می‌کنند. و جهان کور است و مانند خوک‌های کور می‌رود. آنها نمی‌فهمند.

۲۰۰. ای خدا! درک آن را برای ما باز کن. بگذار فهم ما مانند فرزندان این دنیا نباشد. زیرا تو در کلام خود گفته‌ای که "فرزندان این دنیا از فرزندان نور داناترند." در ابتدا چنین بود، «فرزندان قائن» اساتید و دانشمندان بزرگ شدند. آنها مرییان بزرگی شدند. آنها سازندگان اجسام شدند. آنها به پیشرفت خود ادامه دادند، بسیار مذهبی، اما محکوم شدند و در داوری غرق شدند. و لاشه‌هایشان روی آب شناور شد و جانشان به عالم اموات رفت.

۲۰۱. و عیسی هنگامی که مرد، رفت و برای آنها صحبت کرد. کتاب مقدس می‌گوید: "و به عالم اموات رفت و برای جان‌هایی که در زندان بودند موعظه کرد، که در تحمل طولانی، در روزگار نوح توبه نکردند."^{۴۵} و خدا، همان‌گونه که بر روی زمین ایستاده بود، گفت: "چنان‌که در ایام نوح بود، همچنین خواهد بود در آمدن پسر انسان."^{۴۶}

۲۰۲. اما متوجه می‌شویم، «نسل شیث»، مردان فروتن، مردان واقعی خدا، که چیز زیادی از امور دنیا نمی‌دانستند، به امور دنیا اهمیتی نمی‌دادند، اما هر باری را کنار گذاشته بودند و به خدا ایمان آورده بودند. و انبیا و مردان بزرگی در پادشاهی شدند. درحالی‌که دیگران، جهان مذهبی دیگر، به آنها می‌خندیدند و آنها را مسخره می‌کردند. اما ساعتی فرار سید که سیل و داوری آمد.

۲۰۳. در آمدن عیسی مسیح نیز چنین بود. چقدر به او خندیدند و او را تمسخر کردند، درحالی‌که مذهب خود و کلیساهای بزرگ خودشان را داشتند. آنها ستاره‌ی صبح را مورد تمسخر قرار داده و به او خندیدند. اما آنها به داوری وارد شدند. و هنگامی که فرار

^{۴۵} اشاره به رساله اول بطرس باب ۲
^{۴۶} اشاره به انجیل متی ۲۴:۲۷ و انجیل لوقا ۱۷:۲۶

کردند و به اورشلیم وارد شدند، آنجا از شدت گرسنگی فرزندان خود را خوردند. و هنگامی که شهر و معبد به آتش کشیده شد، خون آنها در خیابان‌ها و دروازه‌های شهر جاری شد و جانشان به عالم اموات رفت.

۲۰۴. خداوندا! ما دوباره اینجا هستیم، در سومین. این زمان حیات است. سه عدد حیات است. و ما اینجا هستیم، آماده برای ربوده شدن.

کلیسا در حال حرکت است، دنیای دانشمندان بزرگ؛ کلیساهای امروز پر از شکاکان هستند. ده‌ها هزار نفر با نام‌هایشان در کتاب، بله، میلیون‌ها نفر، و به انجیل می‌خندند و می‌گویند: "آنها بی‌سواد هستند. آنها نمی‌دانند."

شاید این‌طور باشد، خداوندا! اما آنچه ما در تحصیلات کمبود داریم، تو با فیض جبران می‌کنی؛ با فرستادن فرشته‌ی نور خود، با آشکار کردن قدرت خود، تأیید کلام برای فقرا و بی‌سوادانی مانند ما. اما ما تو را بخاطر این دوست داریم، زیرا این فیض خداست که این کار را انجام داده، و ما می‌دانیم که متولد شده‌ایم. و ما اصلاً دوست‌داشتنی نیستیم. ما بسیار ناخوشایند هستیم. اما تو، با فیض، دست رحمت را دراز کردی و چشمان ما را باز کردی، همان‌طور که عیسی برای ما دعا کرد؛ همان‌طور که ایلیا برای جیحزی دعا کرد، همان‌طور که او به اطراف خود نگاه کرد. ۴۷ و امروز چشمان ما باز است و امور خدا را می‌بینیم و می‌دانیم که در زمان پایان حرکت می‌کنیم؛ زمانی که ایام امت‌ها رو به اتمام است و او قومی را برای نام خود خواهد گرفت. بگذار ما هم در آنجا گنجانده شویم، خداوندا! با فروتنی درخواست می‌کنیم. دعا می‌کنیم که آن را اعطا کنی.

۲۰۵. ما را برکت بده. این جماعت کوچک را امروز صبح برکت بده. آنها از انواع مختلف ادیان و اعتقادات تشکیل شده‌اند، اما آنها را امروز کنار بگذار، خدا! باشد که

مستقیم به سمت جلجتا نگاه کنند و بگویند: "خداوند! مرا شکل بده و مرا بساز. من مثل... " نبی گفت که او به خانه سفالگر رفت تا شکسته شود و دوباره قالب گیری شود. ما را به شکلی که خدا می خواهد، بساز. مهم نیست که مجبور باشیم زیرپایی خانه خداوند باشیم. من ترجیح می دهم زیرپایی باشم، تا اینکه با شیرین در چادرها زندگی کنم. و آن را اعطا کن، خداوند! اکنون ما را برکت بده و ما را فروتن نگه دار. بگذار قلب هایمان باز باشد، ذهن هایمان روشن، نسبت به چیزهای خدا، چون آن را به نام مسیح می خواهیم.

۲۰۶. با سرهای خمیده، آیا کسی می خواهد در یک کلام دعا برای نجات جانتان به یاد آورده شوید؟ آیا شما دست خود را بلند می کنید، و فقط یک گناهکار؟ خدا تو را برکت دهد، جوان! کس دیگری؟ خدا به شما برکت دهد، آقا! خدا به شما برکت دهد، خانم! آیا شخص دیگری دوست دارد همین الان برای جاننش در دعا یاد شود؟ خدا به شما برکت دهد، آقایی که دستت را بلند کرده ای! و خدا به شما برکت دهد، و شما اینجا. فوق العاده. آیا قبل از اتمام، کس دیگری وجود خواهد داشت؟ احساس می کنم که هست. خدا به شما برکت دهد، آقا! آن پشت.

۲۰۷. حالا نگاه کنید، می خواهم چیزی از شما بپرسم. نمی خواهم اصلاً فکر کنید چون این در این خیمه ی کوچک است. نمی خواهم فکر کنید چون این افراد هستند. و خدای رحیم، فکر نکنید به این دلیل است که فرشته ی خداوند با من عکس گرفته، و من... و- ارتباطی به آن دارد. خدایا! اگر این طور احساس کنم، پس برادر! بجای اینکه از شما بپرسم، باید خودم در مذبح باشم. اما من فقط این را می گویم، من فقط این را با کتاب مقدس می گویم، تا ببینید که این حقیقت است. اگر من آن را می گفتم، و این تمام چیزی بود که وجود داشت، مثل هر واعظ دیگری یا چیز دیگری، یا هر چیز دیگری ادامه می دادم، خوب، پس متفاوت می بود. اما شما موضوع را می بینید، خدا درست

برمی‌گردد و ثابت می‌کند که این حقیقت است. می‌بینید؟ این چیزی است که آن را واقعی می‌کند، خداست که آن را ثابت می‌کند. و سپس، نه تنها این، بلکه کلام او می‌گوید که او این کار را خواهد کرد. او اینجاست که این کار را می‌کند.

۲۰۸. اکنون اگر در مسیر درست نیستید، قلب شما با خدا درست نیست، آیا دست خود را بلند می‌کنید که بگویید: "برای من دعا کن."؟ خیلی خوب، درست همان‌جایی که هستید. حدود هشت یا ده دست بالا رفته است که خواهان رحمت برای جانشان هستند. درحالی که سرهایتان را خم کرده‌اید، اکنون دعا کنید. به یاد داشته باشید، شما کسی هستید که باید توبه کنید. من فقط رحمت خدا را برای شما می‌طلبم. اما مذبذبه آنجاست، خدا تو را به جایی در ذهنت آورده است. مذبذبه آنجاست. ما به آمدن به مذبذبه اعتقاد داریم، مطمئناً، اما این... این... اشکالی ندارد. اما مذبذبه واقعی شما جایی است که خدا شما را ملاقات کرده است. و او شما را درست همان جایی که نشسته‌اید، ملاقات کرده است. آن مذبذبه شماست.

۲۰۹. حالا بگویید: "خدایا! به من رحم کن، به یک گناهکار. و از این روز به بعد، اگر به من کمک کنی، برای تو زندگی خواهم کرد. من به تو خدمت خواهم کرد. اهمیتی نمی‌دهم که دیگران چه می‌گویند، من امروز صبح بیرون می‌روم. من همین‌جا دعا می‌کنم، و تو این روح گستاخ قدیمی را از من دور کن. تو این خشم را از من دور کن. می‌دانم که نمی‌توانم این‌طور رفتار کنم و با خدا در راستی باشم. و من در قلبم نفرت دارم. من حسود هستم. من کینه دارم. من این را دارم، آن را. آن را بیرون بیاور، خدا! من نمی‌خواهم این‌طور باشم. مرا شیرین و فروتن و صبور کن. مرا مهربان کن. مرا چنان شخصی کن که بتوانم دیگران را به سوی تو فتح کنم. بگذار برای تو کاری انجام دهم تا قدردانی را در زندگی‌ام نشان دهم." این دعایی است که اکنون دعا می‌کنید، درحالی که ما با هم دعا می‌کنیم.

۲۱۰. پدر آسمانی! آنها از آن تو هستند. آنها ثمره‌ی پیغام امروز صبح هستند. آنها دستشان را بلند کردند. چیزی باعث شد که آنها این کار را انجام دهند. آنها، آنها با بلند کردن دست‌هایشان از قوانین جاذبه سرپیچی کردند. روحی که در آنها بود تصمیم گرفت. آنها دست‌هایشان را بالا بردند، آنها خالق‌ی که آنها را ساخته بود، پذیرفتند.

۲۱۱. اکنون، پدر آسمانی! دعا می‌کنم که تو آنها را برکت دهی و همین‌الآن به آنها حیات ابدی عطا کنی. کاری از من ساخته نیست؛ جمع کردن آنها به دور مذبح، قرار دادن در یک اتاق اضافی و انجام تمام کارها. انجام این کارها تو را می‌طلبد. ما نمی‌توانیم بیش از موعظه کلام کاری انجام دهیم. تو گفتی: "ایمان از شنیدن است، شنیدن کلام، کلام خدا." اکنون، ما کلام را موعظه کرده‌ایم، و آنها دستان خود را بلند کرده‌اند، که به آن ایمان آورده‌اند. اکنون به آنها حیات جاودان عطا کن، زیرا تو وعده دادی که این کار را خواهی کرد. اگر آنها در بلند کردن دست‌هایشان صادق بودند، امروز صبح از این ساختمان بیرون می‌روند، یک مسیحی، صبور و فروتن، زیرا تو این را وعده دادی. و کلام تو نمی‌تواند قاصر باشد. این را به نام عیسی مسیح می‌طلبم. آمین!

اکنون من تماشا می‌کنم، منتظر و مشتاق

برای آن شهر درخشانی که یوحنا دید که پایین می‌آید

در آن شهر درخشان... (اکنون پرستش کنید). شهر سفید مرواریدی

من یک عمارت، یک چنگ و یک تاج دارم

حال من تماشا می‌کنم، منتظر و مشتاق

برای آن شهر درخشانی که یوحنا دید که پایین می‌آید

۲۱۲. آیا او را دوست ندارید؟ حالا، پیغام به اتمام رسیده است. این پرستش است. ما به کلیسا نمی‌آیم که فقط یک پیغام بشنویم. می‌آیم که پرستش کنیم. نفر کنار دستی خود را فراموش کنید. فقط او را بپرستید. اوه چه زیبا! چه عالی! به او بگویید... نیاز نیست

که با صدای بلند به او بگویید. در دل خود به او بگویید: "دوست دارم خداوند! گناهان من را ببخش." او، خداوند!

...شهر سفید مرواریدی

من یک عمارت، یک چنگک و یک تاج دارم

اکنون من تماشا می‌کنم، منتظر و مشتاق

برای آن شهر درخشانی که یوحنا دید که پایین می‌آید

۲۱۳. ای پدر ما، ای خداوند! ما را بپذیر. درحالی که به کلام گوش می‌دهیم، مشتاقانه منتظر هستیم. "دل‌های ما تشنه‌ی تو است، همچنان که آهو برای نهر آب نفس نفس می‌زند. جان ما تشنه‌ی تو است، ای خدا."^{۴۸} اشتیاق و انتظار، انتظار آن ساعت و زمانی که عیسی بیاید، انتظار زمانی که به آسمان احضار می‌شویم. نه برای ایستادن در برابر قاضی در داوری؛ این انجام شده است. ما نسبت به چیزهای دنیا مرده‌ایم. وارد مسیح شده‌ایم و او داوری ما را به عهده گرفت. او اکنون وکیل ما در کرسی عدالت است. وکیل مبارک ما، که با اعتراف ما، او پرونده‌ی ما را تا زمانی که بدانیم که ما نالایق هستیم، اقامه می‌کند. همان‌طور که یک خواهر عزیز سالمند امروز صبح در شهادت خود گفت و سکه‌های خود را گذاشت: "از زمانی که به اینجا آمدم، فهمیدم که این تقدس من نیست، بلکه تقدس خداست."

۲۱۴. به راستی ای خداوند! ما به مردم می‌آموزیم که در انسان هیچ چیز خوبی وجود ندارد، حتی یک چیز. "انسان چیست که تو او را به یاد آوری؟" اما این فیض خداست که بر ما ظاهر شده است. و ما فقط به شایستگی‌های او اعتماد داریم، نه به شایستگی‌های خودمان. و ما تو را می‌پرستیم، ای مقدس‌ترین خدا! بخاطر خوبی‌هایت، که ما را در پادشاهی بزرگ خود، در نقشه‌های بزرگ خود قرار دهی. ما تو را با ایمان در قلب خود

^{۴۸} اشاره به مزامیر ۱:۴۲

می‌پذیریم. و به فیض تو ما باور داریم که تو آن را برای جلال خدا، برای خدمت به خدا به ما داده‌ای.

۲۱۵. اکنون، پروردگارا! بیماران را، همان‌طور که امروز صبح برای دعا می‌آیند، شفا بده. به آنها آن شادی را عطا کن، که آرزوی سلامتی دارند. به آنها اجازه بده بدانند که این رنج کوچک و سبک که بر آنها وارد شده است، فقط یک زمان آزمایش کوتاه است. خدا همه چیز را درمورد آن می‌داند. او این کار را کرد تا ببیند ما با آن چه خواهیم کرد. چگونه خدا... باشد که آنها درست به آنجا قدم بگذارند و آن کار تمام شده را مطالبه کنند! باشد که تو... باشد که آنها تو را تحریک نکنند، با دویدن به اینجا و آنجا، و داخل و خارج. "خب، من این را نمی‌دانم، آن را."

۲۱۶. خداوندا! باشد که آنها موضع درست بگیرند و بگویند: "خداوندا! تو بودی که مرا نجات دادی. تو بودی که این کارها را برای من انجام دادی. من امروز به تو ایمان دارم و به تو اعتماد دارم." و من دعا می‌کنم که این را به نام مسیح به مردم عطا کنی. آمین!

کافران از این کتاب مقدس برای زمینه‌ی بحث خود استفاده می‌کنند. اما آنها یک آیه‌ی کوچک را در اینجا می‌گیرند، برمی‌گردند این طرف و یک آیه‌ی کوچک دیگر را از اینجا می‌گیرند، سعی می‌کنند آنها را به هم مرتبط کنند، و این دو موضوع کاملاً متفاوت است. بنابراین، شما باید کلام را با کلام مقایسه کنید.

William Marrion Branham

Hebrews, Chapter Three

Jefersonville, Indiana

57-0901M